



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریکی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

گسست از نهادهای ایدئولوژیک، مواجهه با سرکوب انسانِ آبان - بخش سوم (پایانی)

فرنگیس بختیاری



بهمن ۱۳۹۸

«همه‌ی زندگی اجتماعی اساساً [یا به‌لحاظ گوهری] پراتیکی است. همه‌ی رازوارگی [یا معما]هایی که تئوری را به عرفان می‌کشانند، حل عقلاییِ خویش را در پراتیک انسانی و در درک این پراتیک می‌یابند.» (مارکس، تزهایی درباره‌ی فوئرباخ، تز هشتم)

شکوه خیزش آبان

در راستای شناخت لایه‌های پائینی طبقه کارگر این سازندگان خیزش ظفرمند آبان ۹۸، در **بخش اول و بخش دوم** مقاله‌ی انسان آبان تلاش شد به اعماق برویم و به ریشه‌ها بپردازیم، به انگیزه‌های واقعی و علل عینی و مادی‌ای که این جنبش را به درجه‌ی انفجار کشانده‌است. ماهیت طبقاتی، تجربه زیسته، ویژگی سوژه‌گی و خواسته‌های به‌حاشیه رانده‌شده‌گان شهر را چنان که هستند و تجربه کرده‌اند، معرفی کردیم، تا با درک پراتیک تاریخی انسان آبان، وارد خیزش آبان شویم.

سه ماه از خیزش شگفت‌انگیز آبان می‌گذرد نیاز به تکرار نیست که تهیدستان با چه شهامت و تهوری بدون ستاد رهبری، بدون سازماندهی و نقشه، بدون اسلحه و تجهیزات جنگی، ۷ روز تمام، با نیروی تا دندان مسلح حکومت جنگیدند. سلطه‌گران بی‌رحم نیز با قساوتی وحشتناک و شوک‌کننده، صدها تن را دستگیر و کشتند تا از گسترش نبرد تهورآمیز کارگران به متن شهر جلوگیری کنند. چنان خشونت دیوانه‌وار و وحشت‌زده که در ماهشهر تانک و مسلسل، خون بر نیزارها سرازیر کرد. فقط ۶ روز زمان برد تا جباران قدرت با سخنرانی رهبر در ۶ آذر ۹۸، به‌عمق این نبرد و سپری‌شدن کارکرد ایدئولوژی نجات بخش خود اقرار کنند. روزهایی که چون زلزله جان سلطه‌گران را لرزاند و ایران را بین هوای اطلاعات و زمین اختناق معلق کرد، بار دیگر اثبات کرد انگیزه‌های واقعی و علل عینی و مادی‌ای که این جنبش‌ها را به‌درجه‌ی انفجار می‌کشاند، ریشه‌دارتر از توطئه‌های سیاسی است و غیظ و نفرتی که سرمایه به‌محض ایستادگی کارگران از خود نشان می‌دهد در ترس و وحشت از قدرت کارگران حد و مرزی نمی‌شناسد. آبانیان را کشتند، به‌زندان انداختند، شکنجه کردند، اما نتوانستند و نمی‌توانند تاثیر دستاوردهای بزرگ خیزش آن‌ها را از بین ببرند. شک نداریم، **نام انسان آبان، به‌عنوان آغازگر پیام مرگ ولایت الدنگ و سرنگونی حاکمیت، همیشه در ذهن جنبش کارگری ایران خواهد ماند. و آخرین هفته آبان، همیشه هفته سرخ این جنبش خواهد بود.**

آبان، ماه فریادی از اعماق سکوت تهیدست‌ترین کارگران، علیه سرمایه، ماه نبرد طبقاتی تن به‌تن کار و سرمایه، ماه همبستگی و وحدتِ میهوت‌کننده تهیدستان ایران به‌محوریت کارگران غیررسمی و بی‌ثبات‌کار، یعنی به‌حاشیه رانده‌شده‌گان شهر بود و از چنان ویژگی‌هایی برخوردار است که من بعد تاریخ ایران را به‌قبل و بعد از

خود تقسیم خواهد کرد. ایران پسا آبان با ایران پیشا آبان متفاوت است. پچ سرنگونی و مرگ بر ولایت، دیگر پشت اعتراضات صنفی در کمین نیست، اکنون وارد خیابان شده‌است، پای می‌کوبد و انسان‌ها، با وجد هوای خیابان را فرو می‌دهند. پس از خیزش خونین آبان، دیگر کمتر عامل و پارامتری در سپهر سیاسی ایران همان است که پیش از آن بود. بسیاری عرصه‌ها اگر نه دگرگون، حداقل کیفیتی نوین یافته‌اند.

اگر به‌حاشیه رانده‌شده‌گان شهری ۴۱ سال قبل، ناخواسته! در دنیای ایدئولوژیک فقیرنوازِ مذهب، ارجحیتی سیاست‌پیشه یافتند و در بند نظام باورهای ساخته‌شده نهادهای «انقلابی» اسیر و چون بردگان به چهارمیخ ایدئولوژی‌ها کشیده شدند، اکنون، پس از ۴ دهه، کشف نمی‌شوند، به‌درون جنبش کشانده نمی‌شوند، ابزار قدرت نمی‌گردند، روی زانوهایشان می‌ایستند، قد راست می‌کنند، خودشان با اراده‌ی آزادانه‌ی خود وارد نبرد می‌شوند و تاریخ را مجبور می‌کنند، آن‌ها را ببیند و بر صدر تحلیل‌ها در سایت‌ها و اخبار بنشانند. آن‌ها در ایران پیشا آبان، نه در اخبار، نه در فروش کارگرانِ کلاسیک و نه در تحلیل چپ دیده نمی‌شدند. هیچکس انتظار این خیزش را نداشت. این اتفاق در فضایی روی داد که به‌دلیل فلاکت اقتصادی، بدبینی سیاسی، تهی‌شدگی فرهنگی و ناامیدی شخصی، سراسر تیره شده بود. بردگانی فراموش شده‌بودند که چون کار جمعی نمی‌کردند، تشکیلات و سازمان نداشتند، حتی طبقه‌ی خودشان هم صدایشان را نمی‌شنید، اکنون به‌حاشیه رانده‌شده‌گان شهر با کوله‌باری از تجربه مستمر و پیوسته، سرکش و آبدیده، اسپارتاکوس را می‌مانند که زنجیرهای ایدئولوژی «مستضعفان» را فرو انداخته، برخاسته و سپاه را به‌مصاف می‌طلبد، این اسپارتاکوس‌های به‌خون نشسته در ۱۵۰۰ نفر گمنام و با نام و در ۳۴۰ جوان و نوجوان شناخته شده، **مُهرِ بودشان، مُهرِ قدرت‌شان و عصیانِ بی‌نظم و سازمانِ اقشارِ جدیدِ کارگری جهان را بر جنبش ایران می‌کوبند و آبروی آن برای ورود به‌جهان مبارزه، جهان شیلی، جلیقه‌زرها و مبارزین عراقی و لبنانی می‌شوند. قدرت، شجاعت، سرکشی و آبدیده‌گی انسان آبان، چنان طوفانی از خشم هماهنگ و آشتی‌ناپذیر علیه نظام سلطه برانگیخت که در تاریخ مبارزاتی صدسال اخیر کشور نمونه نداشت.** با توجه به محدودبودن راهپیمایی کارگران فولاد به‌یک شهر، این اولین بار بود که کارگران ایران، مستقل و خودخواسته، بدون هیچ‌گونه فراخوانی، دست در دست هم، در همه ایران به‌پا خواستند، زنجیرهای بردگی مستضعف و اسلام و تعهد را پاره‌کردند و با نعره از اعماق، با فروش علیه سلطه‌گران فریاد زدند. «بترسید، بلرزید، ما همه با هم هستیم.» فریاد جنگ جهانی و آنارشی و شورش گرسنگان توسط مقامات و آکادمیسین‌های حکومت، بیان وحشت و ترس زائدالوصفی بود که از پی کشتار ۶۷ تا کنون، سابقه نداشت. شاید به‌همین دلیل بازماندگان دهه ۶۰ آن‌ها که مانده‌بودند و آن‌ها که به‌جبر رفته بودند، اشک‌ریزان بر زمینِ قدرتِ کارگرانی بوسه می‌زدند که دادخواهی ۶۰ را در فریادشان به‌تصویر می‌کشاندند. این فروش و عصیان ویرانگر که جز زنجیرهایش چیزی برای از دست‌دادن نداشت، اولین خطای کارگران کمون پاریس در عدم حمله به‌بانک‌ها را با آتش‌زدن بانک‌ها

جبران کرد. سپس با چنان صلابتی ارگان‌های ستم، فریب و سرکوب را ویران و در هم کوبید، که بخشی از خرده‌بورژوازی بازار از ترس مغازه‌هایش را بست و فرار کرد! عاشقان سینه‌چاک وحدت‌فراگیر، فرارش را همراهی با اعتراضات رقم زدند! اقشار میانی، آنان که ۱۳۸۸ به‌خیابان آمدند، روز اول اتوموبیل‌شان را متوقف و همراهی کردند، اما در دومین روز، آن‌ها نیز وحشت کردند و یواشکی به‌تماشا نشستند تا اگر کارگران پیروز شدند به آن‌ها بپیوندند، در غیر این صورت خود را در امان نگه‌دارند. اتفاقاً موفقیت حاکمیت در ایجاد رعب و کارگردانی تئاتر خلاص‌شدن از دست قاسم سلیمانی در تکیه به‌همین ترس و نیز این اقشار مردد بود. اقشاری ترسان، مانده بر سر دو راهی دولت میهنی یا سرزمین آنارشی آبان. اقشاری که وقتی خبر انفجار هواپیمای اوکرائینی را شنیدند، مردد شدند که وقتی جان‌شان با شلیک تجهیزات نظامی رهبر در امان نیست چگونه ممکن است مال‌شان، خرده‌سرمایه‌شان در امان باشد؟! جواب ساده است، بحران اقتصادی فزاینده، سریع‌تر از احساس عدم امنیت جان‌شان، این تردیدها را در حوزه امنیت مال‌شان به‌زودی به‌چالش خواهد کشاند!

دوستانی که دنبال ترکیب طبقاتی در این نبرد ۷ روزه می‌گردند، هنوز چشم به‌جبهه خلقی دارند. نمی‌خواهند یا نتوانسته‌اند باور کنند ما در جهانی هستیم که واکنش جمعی کارگران تماماً چون گذشته نیست، استثمار کار نیز همیشه یکسان، مستقیم و کلاسیک نیست. روشنفکران سنتی در مقابل این شکل جدید تجربه جمعی مبهوت و حیران، کارگران مولد هفت‌تپه و هپکو را به‌همراهی فرا خواندند، تا مثلاً طبقه کارگر سرش بی‌کلاه نماند. غافل از آن‌که اکثریت طبقه کارگر به‌مصدق آسیاب به‌نوبت در میدان جنبش بود. اینان چنان کارگر را در پیکر کارگران مولد - کلاسیک منتزع و ساخته‌وپرداخته‌اند که قادر نیستند خیل عظیم کارگران غیرمولد، این فراموش‌شدگان خدماتی را کارگر محسوب کنند! آسانی لازم بود تا کارگران از بسته‌های ساخته‌وپرداخته یک قرن ایدئولوژی کارخانه‌ای بیرون آیند و با پتک نبرد طبقاتی حضور خود را به آن‌ها و به‌همه اعلام دارند. آسانی لازم بود تا نیروی چپ، خیل عظیم کارگران را در شکل‌های جدیدش ببیند، صدای بی‌صدایان را بشنود، مبارزه آن‌ها را درک کند و شکل‌های سازمانی و هویت‌های مناسب این مبارزات را در شورشی مقدس به‌نام خیزش آبان باور و کشف کند. به‌قول لینرا: «به‌جای سرزنش این مبارزات به‌دلیل این‌که شکل‌هایشان با شکل‌های مبارزات گذشته فرق دارد، چپ می‌بایست به‌پیوند خوردگی یا ناهمگنی توجه کند - پیش از هرچیز مبارزات موجود را درک کند و آن‌ها را با مبارزات دیگر در سطح محلی، ملی و بین‌المللی مفصل‌بندی کند. «کار زنده» هنوز موضوع تغییر است: کارگرانی که نیروی کارشان را به‌شیوه‌های گوناگونی فروخته‌اند. اما شکل‌های سازمانی، گفتمان‌ها و هویت‌ها بسیار متفاوت از شکل‌ها، گفتمان‌ها و هویت‌هایی است که در سده‌ی بیستم می‌شناختیم.» [۱]

اگر با خواننده‌ی این سطور توافق کنیم که اکثریت به‌میدان‌آمدگان آبان، اقشار پائینی کارگران بودند، اگر توافق کنیم اشکال جدید نبرد طبقاتی بین کار و سرمایه محدود به اعتصاب، واکنش جمعی منظم و حداکثر واکنش

شورایی کارگران کارخانجات نیست و نبرد طولانی و مستمر جلیقه‌زدها نمونه‌ای از اشکال نوین مبارزه است، رقص گروهی زنان و مردان در لبنان و شیلی در اوج تظاهرات جدا از نبرد طبقاتی نیست و چند دهه نبرد بی‌امان کارگران غیررسمی، بی‌ثبات‌کار و بدون سازمان در ایران با ضحاکان این دوران، تجربه زیسته‌ای با ارزشی است که چپ از آن غافل بود. سوال بعدی این است، این عصیان و خشم ویرانگر در چنین سطحی، آیا صرفاً از زاویه انتزاع ارزش و درماندگی انسان در مقابل مناسبات کالایی و فشار اقتصادی بروز کرده‌است؟ آیا احساسات انسانی در اوج و فروود این عصیان‌ها نقش دارد؟ آیا زاینده‌ی پراتیک، صرفاً در موقعیت طبقاتی سوژه بروز می‌کند یا احساس فریب، انتقام و حس خیانت نیز بخشی از این زاینده‌ی است؟ از نظر مارکس انسان اجتماعی، از «زاویه بسته و صرفاً اقتصادی» موجودی «تولیدکننده» نیست، بلکه موجودی است با ابعاد و جنبه‌های گوناگون «فردی، اجتماعی و تاریخی». من می‌خواهم عصیان انسان آبان را در مجموعه‌ای متناقض از روابط اجتماعی انسان آبان به‌تصویر بکشم. روابطی که در آن هم نبرد طبقاتی با ارگان‌های دولت موج می‌زد هم شرکت در راهپیمایی و حمایت از حاکمیت زور با چماق ایدئولوژی. روابطی که در آن سرکوب اقتصادی هستنده‌ی اجتماع، جدا از سرکوب ذهن وی توسط مجموعه‌ای از نهادها و گفتمان‌های ایدئولوژیک نبود. به‌همین جهت:

درک عصیان و خشم انسان آبان، بدون ورود به شرایط ویژه طبقاتی و تجربه‌ی زیسته و بالاخص تجربه زیسته‌ی سیاسی خاص انسان آبان میسر نیست.

جایگاه اجتماعی معین شرکت‌کنندگان در خیزش آبان

اکثریت شرکت‌کنندگان در خیزش آبان، از زاویه استثمار در مناسبات سرمایه‌داری، هم‌چنین سرکوب ایدئولوژیکی، شرایطی مشابه داشتند: الف) از نظر طبقاتی لایه‌های پایینی طبقه کارگر بودند، لایه‌هایی که به‌نام به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان، اکثریت طبقه کارگر ایران را هم تشکیل می‌دهند و اقلیتی از اقشار پایینی و ضعیف خرده‌بورژوازی، یعنی کسانی که حداقلی از دارایی — مغازه‌ای کوچک، کارگاه زیرزمینی دو الی ۳ نفره و... — داشتند اما در آستانه ورشکستگی و فلاکت کامل بودند. نمایندگان هژمون به آن‌ها، بمبِ درحال انفجار نام داده‌اند. ب) این لایه‌ها به‌علت بی‌ثباتی زیست و کار، عدم محیط کار متمرکز و جمعی، پراکندگی و عدم یکجانشینی، — کارگران صنعتی و نیمه‌صنعتی و کارگاهی هر روز در زیر سقف معینی کار می‌کنند و طبعاً و ناگزیر با هم ارتباط مستمر دارند — فاقد تجربه کار جمعی و سازمان‌یابی کارگران کارخانجات هستند و در کار جمعی منطق ویژه خاص خود را دارند ویژگی‌ای که در قسمت پایانی بخش دوم توضیح داده‌شد: کمتر سلسله‌مراتبی، بیش‌تر مشارکتی، بی‌رهبربودن و استواربودن بر شبکه‌های افقی و خودمختاری سیاسی فرد، هم‌چنین همبستگی غیر متمرکز خویشاوندی، قومی و اینترنتی. پ) در ورود به تجربه زیسته سیاسی انسان آبان،

۲۰ گزارش از محلات متفاوت نشان می‌دهد که از نظر تجربه زیسته سیاسی، اکثر آن‌ها از رای‌دهندگان سابق به احمدی نژاد و از منفعلین انتخابات دوره روحانی بوده‌اند. آن‌ها فرزندان و نوه‌های جانبازان جنگ و فرزندان نسلی بودند که با باوری قوی این رژیم را پشتیبانی، در راهپیمایی‌ها شرکت و تمام عمرشان در میدان سیاست گذشته‌است. کسانی که بعد از پر کردن جبهه‌ها نتوانستند از تلاشی که در طول انقلاب و در جبهه‌ها برای سرمایه اندوخته‌بودند، نصیب مستقیمی ببرند. واکنش آغازین‌شان را در دهه ۷۰ در قالب شورش‌های موردی در تجربه زیسته پسا دهه ۶۰ در بخش دوم سلسله‌مقالات انسان آبان، قبلاً نوشتیم. **آن‌ها در نظام باورها، متعلق به خانواده‌ای بودند که در محلات از وفاداران به «خط امام»، بیش‌تر مهر تندرو و کمتر مهر اصلاح‌طلب داشتند، اکنون، خود را فریب‌خورده و طلبکار می‌دانستند. ارث خون و فریاد «مرده‌باد»، «زنده‌باد» پدران‌شان را می‌خواستند.** در آبان، در انتهای سرایش باورها و عصبانی و مصمم برای مبارزه علیه فرفره تورم در لبه پرتگاه اقتصادی ایستاده‌بودند. عصبانی از فریب‌خوردن پدرشان، عصبانی از موج دزدی‌های میلیاردری و عصبانی از خودشان که زخم خیانت، تمام وجودشان را به‌عصیان می‌کشید. عصبان، خشم، کینه و انتقام در آن‌ها مشترک بود. (ج) به‌حاشیه رانده‌شده‌گان در نبردی مستمر و طولانی با ارگان‌های نظام سلطه، سرکش و آبدیده شده‌بودند، با تجربه دولت احمدی نژاد، از دوگانه‌ی رهبر- دولت گذر کرده‌بودند، تجربه به آن‌ها آموخت که برای کسب امکانات زیستی منتظر هیچ دولتی نشوند. تنها راه کسب دستاوردهای زیستی، زور خودشان بود. همان زوری که برای مسکن و کارشان در مقابل دولت به‌کار برده‌بودند. از منادیان رسانه‌ای فردایی دگر هم قطع امید کرده به‌خود باز گشته‌بودند. به‌نیروی کار لایزال‌شان، به‌وحدت اقوام، وحدت انسان، وحدت مرد و زن، سنی و شیعه و بهایی علیه ستم طبقاتی! (چ) به‌حاشیه رانده‌شده‌گان، گرچه از جنس کارگر به‌حاشیه‌رانده دی ۱۳۹۶ بودند ولی ظرف ۲ سال، بیست سال پیرشده‌بودند. در کوران دوساله‌ی نبرد طبقاتی توسط آموزگاران فرزندان‌شان، کارگران خوزستان، دختران انقلاب، روشنفکران و عزیزان دانشجوی خود بسیار تجربه آموخته‌بودند، در آن‌ها تکیه‌گاه جدید یافته و از دستگیری و آزار و اذیت هم‌ولایتی‌هایشان در کردستان، خوزستان و اصفهان در دنیای مجازی، داستان‌ها شنیده‌بودند. آبان‌یان درحالی سرکوب مستقیم دژخیمان حاکم را علیه روشنفکران، زنان و کارگران صنعتی می‌شنیدند و شیفته‌وار عکس اسماعیل بخشی را بر دیوار اتاق‌شان می‌کوبیدند که هم‌زمان از مستضعف نامیده‌شدن و سلام و علیک با اعضای هیئت محل، شرم می‌کردند. آن‌ها در روند زمان از صفت مستضعف که خانواده‌شان را اسیر کرده‌بود، از حاکمان، وعده‌ها و گذشته خود دور می‌شدند. احساس می‌کردند فریب خورده‌اند، به آن‌ها به پدران‌شان، خیانت شده بود. این حس فریب‌خوردگی، این حس مورد سوءاستفاده واقع‌شدن کمتر از دردی نیست که بازماندگان دهه ۶۰ دارند. اگر عزیزان آن‌ها با باور قوی به‌زندان رفتند، کشته و شکنجه شدند، عزیزان انسان آبان نیز با باور قوی جبهه رفتند، موجی شدند و بعد از جبهه نیز به‌نام دفاع از «انقلاب» علیه هم‌شهری، هم‌ولایتی و یاران دبستانی خود بازپچه‌ی ایدئولوژی‌ها شدند. ایدئولوژی «مستضعفان»، ایدئولوژی «دفاع از اسلام و میهن»، ایدئولوژی «مبارزه

علیه امپریالیسم»، ایدئولوژی «مبارزه‌ی فرهنگی»، ایدئولوژی «حجاب»، ایدئولوژی «رهبر-دولت» با نهادهای به‌نام جنگ، با نهادهای پخش‌کننده‌ی خرده‌ریزهای کمک به‌فقرا و نیازمندان، با نهاد رأی‌دهی، با گفتمان‌ها در تلویزیون، روزنامه‌ها و مساجد، باورهای انسان آبان را شکل داده‌بودند. نسل‌های گذشته‌ی انسان آبان و چه بسا خودش، با شلاق همین ایدئولوژی‌ها، چون برده، سلطه‌ی حاکمان را میسر ساخته‌بودند. اکنون که در فرایند آزمون‌وخطا، در فرآیند کُشتی با قدرت پول، وام از حاج آقای محل، رهن مسکن، کار برای کمیته‌ها، بالاخره نقش نهادهای ایدئولوژیک در خدمت به‌قدرت را لمس کرده‌بودند، باورهایشان فرو ریخته یا متزلزل شده‌بود و نیز با رشد نسل جدید، اثر خود را از دست داده‌بود. اکنون دیگر چنگال هیولای ایدئولوژی‌های خاص مذهبی، به‌سختی در پوست کلفت دردکشیده‌ی آن‌ها فرو می‌رود. به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان که در دهه ۶۰ ارتش مردمی غاصبان قدرت را می‌ساختند، پس از اتمام جنگ ایران و عراق، سال به‌سال، ماه به‌ماه، از نهادهای ایدئولوژیک حاکمان بریدند و به‌مخالفان پیوستند. **طنز تاریخ آن است که حامیان دیروز نظام سلطه اکنون خشمگین‌ترین بخش ارتش کارگری علیه سلطه شده‌اند.**

انگیزه خیزش آبان

گران‌شدن بنزین اتفاقا پس از این گذار حسی و تجربی، روی داد. هزینه بنزین، انضمامی‌ترین و بیش‌ترین فشار یکسان و مشترک، روی درآمد زیستی همه‌ی به‌حاشیه رانده‌شده‌گان داشت و ممانعت از گران‌شدن آن، خواستی عمومی بود که از جایگاه اجتماعی معین به‌حاشیه رانده‌شده‌گان، سرچشمه می‌گرفت. آن‌ها کارگر تحت پوشش قانون کار نبودند که مشمول حداقل دستمزد بشوند و دردی مشترک را حس کنند. درد مشترک همیشه در هزینه‌ها و تعرض به مسکن‌شان به‌وجود می‌آید و این هزینه‌ها، پیوسته درآمد آن‌ها را به چالش می‌کشد. به‌همین جهت برای تامین آب و برق و گاز یا عدم پرداخت این هزینه‌ها پیوسته با دولت‌های وقت کلنجار می‌روند. هزینه حمل و نقل برای حاشیه‌نشینان که از راه‌های دور به شهرها برای کار می‌روند، و درآمدشان با کار موقت در بخش‌های حمل و نقل شهری تامین می‌شود، بیش‌تر از هزینه آب و برق و گاز تعیین‌کننده و مهم است، همان‌قدر که قیمت سوخت برای جلیقه‌زردهای فرانسه مهم بود. چپ سستی چنان در سازماندهی از بالا به پدیده‌ها می‌نگرد که انسان‌ها را ابزار و رهبری را عامل می‌داند و وقتی عاملی برای فراخوان این ابزار نمی‌یابد، در پی عاملیت سیاسی، در دام توطئه می‌افتد. فراموش می‌شود، بشر در فعالیتش، شناخت پیدا کرده و از طریق تأثیرگذاری بر محیط اطرافش آن را تغییر و تکامل می‌دهد. انسان ابزار بی‌اختیار نیست که پیوسته انگیزه فعالیتش را دیگران تعیین کنند. انگیزه عمومی یک تظاهرات نیز از بطن مناسبات اجتماعی خود شرکت‌کنندگان در تظاهرات بیرون می‌آید، پدیده‌ای نیست که در بحث بین سیاسیون یا رفقا کشف شود، در عمل آنان که به خیابان آمدند، در بطن مناسبات اجتماعی آن‌ها وجود دارد و وارد پراتیک‌هایی می‌شود که با عمومیت همان علل، به گسترش این پراتیک‌ها از

خوزستان تا کرمان و سندج انجامیده است. این علل، انگیزه عمومی رابطه و عمل قرار می گیرند. **توانایی رهبران در ایجاد انگیزه مبارزه نیست، بلکه در کشف سربزنگاه انگیزه جاری، کشف وجوه مشترک سیاسی و جهت دادن آن به مرحله بالاتر است.** کاری که رهبری چون لنین در دریافت به موقع آن استاد بود. انگیزه گستردگی تظاهرات بر اساس «پراتیک» به حاشیه رانده شده گان شهری در اجبار اقتصادی زیست و کار آن ها وجود داشت. اجباری که کاملاً مشترک بود، اجباری اقتصادی که شکاف درآمدی را به شکاف جغرافیایی تبدیل کرده و شکاف جغرافیایی را برای کار وابسته به شهر نموده است. به حاشیه رانده شده گان چه از نظر منبع درآمد، چه از نظر هزینه رفت و آمد، اجباراً در مدار قیمت بنزین، سرنوشت کاملاً مشترک و یکسانی دارند. یورش سرمایه به نیروی کارشان در این مدار اجباری زیست و کار، آن ها را وارد پرتگاه اقتصادی می کرد. نیاز به اعلامیه، خبر و نهاد هماهنگ کننده برای شروع اعتراض نبود، نقش مشترک، عمومی و تعیین کننده قیمت بنزین در زیست و معیشت به حاشیه رانده شده گان شهری، عامل اصلی تمرکز و همزمانی اعتراضات در شهرک های حاشیه نشین از تهران تا ماه شهر شد. فشار یکسان، همزمان و همه گیر عامل اقتصادی، کبریتی بود که خشم همه را در یک مسیر شعله ور کرد. آن ها خودشان دلیل همزمانی و همگانی بودن اعتراضاتشان را ساده تر بیان می کردند: «بنزین گران تر شده، فقیر فقیرتر شده». **افزایش قیمت بنزین** عامل افزایش استثمار حداکثر ۳۵٪ و حداقل ۲۵٪ نیروی کار به حاشیه رانده شده گان و نیز پایین ترین سطح زیست و کار در همه جای ایران بود. به همین جهت انگیزه کافی و مشترک برای شروع اعتراض همگانی ایجاد کرد. **اما بنزین انگیزه اولیه ی اعتراض و مختص به روز اول بود. زاینده گی پراتیک، بومرنگی بود که حاکمیت را نشانه گرفته بود. سرکوب خشن تهیدستان، با دفاع و سپس تهاجم علیه خود سرکوب گران برگشت.**

شعارها و هدف مشترک در راستای حق معیشت و برابری اجتماعی در ستیز با نمادهای سرمایه داری مالی در شعارهای انسان آبان مشخص و انضمامی بود: «نه پول داریم، نه بنزین، گوربابای فلسطین». این خواست ها در قیام ۵۷، در راهپیمایی مردم در آن سال — البته غیردانشجویی — کمتر دیده می شد. خواست های آن زمان با تلاش روحانیت به سرعت رنگ سیاسی یافته بود. به تهیدستان خارج از کارخانه ها اجازه داده نشد در روند موقعیت انقلابی رشد کنند و خواسته های انضمامی خود را در راهپیمایی ها مطرح کنند. قدرت ایدئولوژی مذهبی و کاریزماتیک ساختن رهبر آن (به یاد بیاوریم عکس این رهبر را در ماه و پخش آن در روزنامه اطلاعات!) چنان بود که اجازه نداد تضادهایی که علیه مستبد وقت به انفجار گرائیده شده بود، تکامل یابند. تجاوز به نظم سرمایه در جلوی صحنه، ظرف دو روز کنترل شد و مبارزه اجتماعی در پشت صحنه راهپیمایی ها، توسط غاصبان انقلاب تصرف و با انتزاع از خواسته های مردم، به سوی سوسیالیسم شریعتی و اردوگاهی تغییر جهت داده شد. خیزش آبان ۹۸ برعکس قیام بهمن ۵۷، قیام خشم و آتش برای نان، مسکن و کرامت انسان بود. اگر مفهوم «آزادی»

هنوز چنان‌که باید و شاید در شعارهای این خیزش جایگاهی نداشت، اتفاقاً در مجموعه روابط اجتماعی همان ۴ دهه‌ای که انسان آبان را اسپارتاکوس ساخت باید ریشه‌یابی شود، در نبرد طبقاتی مستمری که علیه نظم شهر، پنهان از دید حافظان سرمایه انجام می‌شد، آزادی بیان و عمل، راهگشایش نبود چه بسا بندی بر یورش‌های شبانه‌اش می‌شد. متقابلاً اگر اعتراض صنفی‌اش چنین به‌سرعت به‌خیزشی علیه نظم موجود فرا رفت، باز هم ریشه در همان روابط اجتماعی دارد، روابطی که او را ناگزیر کرده‌بود، در پراتیک روزمره‌اش در تقابل مدام با رسمیت و نظم سرمایه‌داری باشد.

برخورد خواست توقف گرانی بنزین با موانع قدرت و بنابراین سیاسی شدن آن

وقتی اعتراض طبیعی به‌قیمت بنزین با گلوله و باتوم مواجه شد، انسان آبان فرار نکرد، سریع عقب نشست، متاثر از گفتمان‌های ایدئولوژیکی که خشن‌بودن، قلدری و جنگیدن را به او آموخته بود، بومرنگ را علیه خود سرکوب‌کران برگرداند، مقابل تفنگ و باطوم و مسلسل ایستاد و از همان ابزاری که ۴۰ سال دستش داده‌شده‌بود یعنی قهر، استفاده کرده و مبارزه‌اش سیاسی شد. خیزش او علیه ارگان‌هایی بود که عامل فرییش، عامل بردگی ذهنش و مسبب کشتار عزیزانش در جبهه جنگ و جبهه گرسنگی بودند. انسان آبان خود را طلبکار می‌دانست و کینه و خشمش، کینه کسی بود که حس فریب و خیانت سراپای وجودش را فرا گرفته بود. در جبهه برادر و پدرش را از دست داده بود، در راهپیمایی‌ها هروقت خواسته بودند، کارش را رها و گلو پاره کرده‌بود، شب و روز در سپاه، کمیته و ارتش جان کنده بود و شاهد بود که فرمانده‌اش خانه و برج می‌سازد، در هیئت‌ها سینه‌زده، کارکرده و دیده بود صاحب هیئت، شکر وارد می‌کند و از قبل نگه‌داشتن او در بند ایدئولوژی به نام هیئت مذهبی، مالیات نمی‌پردازد، در خیریه‌ها حداقل درآمدش را داده بود تا صاحب خیریه شرکت پخش کالا را بزرگ و بزرگ‌تر کند و... قهر انسان آبان علیه ارگان‌های نظامی و مالی، علیه نهادهای مدعی «حمایت از مستضعفان»، علیه ابزار سلطه و سرکوب و نهادهای ایدئولوژیک آن، خشمی انبان‌شده در طول زمان بود. خشمی سیاسی با حس فریب در مقابل نهادهایی که نظام باورهایش را ساخته بود و خشمی اقتصادی به‌نظم سرمایه که نانش را ربوده‌بود. او در جستجوی نان و کرامت انسان و در وضعیت رنج بردن از حقارت و گرسنگی بود. از این رو و در مقایسه، قیام ۵۷ که سریع کنترل شد در مقابل این قیام، اکنون و اینجا که به هردو از دور می‌نگرم ناقص‌بودن و ابتربودن خود را به‌رخ می‌کشد. پس از آن قیام ناقص و به‌اسارت‌کشاندن نیازهای واقعی کارگران در نهادهای ایدئولوژیک، بسیار طبیعی بود دُمل چرکین انباشت‌عریان‌ترین ستم طبقاتی، هویتی، قومی و زیست‌محیطی، حاصل بیش از نیم قرن سیل حاشیه‌نشینی و حاشیه‌کاری، مناسبات کالایی گسترده، تجاوز به حریم و حرمت انسان و استثمار مطلق نیروی کار، بالاخره دهان باز کند و به انفجار منجر شود. آتش‌زدن نهادهای مالی، نظامی و مذهبی، حمله به استحکامات نظامی بود که تولید مادی و معنوی جامعه سرمایه‌داری را

در مقابل تهیدستان حفظ می‌کرد، همان نظمی که آتش‌زندگان را قبلاً از خود رانده و در باجه‌های بانک و دارایی و سازمان آب و برق، تحقیرشان کرده بود.

اگر در این خیزش، اعتصاب دیده نمی‌شود، مانند فولادی‌ها در شهر راهپیمایی نمی‌شود، مانند هیکوئی‌ها دست در دست هم قلاب و با روبند فلسطینی، خود را در امان نمی‌دارند، اگر در این خیزش، راهپیمایی گسترده نمی‌بینیم، تداوم حرکت گسترش‌یابنده نمی‌بینیم، تجلی تشکیلات را در قهرمانان کارگری نمی‌بینیم، اگر و اگر... از آن‌روست که نیروی سرکش و آب‌دیده آبان، با شکل‌های سازمانی و هویت‌های کارگران کلاسیک تفاوت دارد، مثل آب جاری پراکنده‌ای می‌ماند که تجمع و تمرکز ندارد، در دشت فرو می‌رود، لایه‌های آهکی زیرزمین را دگرگون می‌کند و چون آتشفشان عصیان می‌کند. شکل‌های آن‌ها سیال و جدید است. کنش‌های جمعی ناگهانی در شبکه افقی و معمولاً شتابنده، همبستگی خویشاوندی، قومی و اینترنتی، آرمانی و قوی که سریع به‌وجود می‌آیند، سریع هم عقب می‌نشینند. برخلاف نظرات برخی نویسندگان، سرکشی سریع آن‌ها، بیش‌تر از آن‌که ناشی از یاس، استیصال و ناامیدی اجتماعی باشد حاصل تجربه زیسته‌ی آن‌هاست، آن‌ها چنان‌که گفته‌اند «توده مردم و عامه‌ی ناس» نیستند، آن‌ها اکثریت بدنه اصلی جنبش کارگری هستند که بسیج‌هایشان چنان‌که به‌عادت انتظار داریم شکل‌های کلاسیک کنش متمرکز طبقه‌ی کارگر نیست. بیش‌تر کنش‌هایی انعطاف‌پذیر، شتابنده، سیال و تغییرپذیر است. درک شیوه مبارزاتی اکثریت طبقه کارگر در ایران و نیز بیش‌تر کشورها در جهان امروز، بدون بریدن از عادت ویرانگر مرده‌خواری گذشته جنبش کارگری، بدون نقد ایدئولوژی کارگر مولد و «ناکارگر غیرمولد»! و بدون ورود به تحلیل مشخص از شرایط مشخص در دنیای موجود میسر نیست. انقلابات قرن بیست‌ویک کمتر به یادآوری شکل و — بیشتر به محتوای — انقلابات قرن بیستم نیاز دارند. در گذشته، شکل فراتر از محتوا بود، به‌نحوی که جنبش‌های کارگری با توسل به روح قهرمانان خود در کمون و اکبر و آدای مبارزات آن‌ها، محتوا — میانجی «ارزش» — را قربانی شکل کردند، اکنون شکل‌های نبرد طبقاتی چنان انعطاف‌پذیر، شتابنده، سیال و تغییرپذیر است که پرداختن به محتوای سلبی سرمایه‌داری، به اصلی گریزناپذیر در تئوری انتقادی تبدیل شده است. دقیقاً اکنون، این محتواست که به شکل، آزادی گسترده می‌دهد تا تشکلهای همبسته‌ی تحقق اراده‌ی آزاد انسان را، در پراتیک خودگستر طبقه کارگر، در دنیای واقعی و در دنیای مجازی، کشف کند و بسازد، به‌طوری که رابطه بدون میانجی اجتماعی اشخاص در این تشکلهای، از آن حد آگاهی و آزادی برخوردار باشد که در آینده، در مناسبات پسا سرمایه داری، جایگزین محتوای سلبی «ارزش» شود.

«نقد منفی یعنی نقد وضع موجود و نقد دستگاه‌های موجود، برای داشتن یک

برنمایی، برای ورود به یک پراتیک تازه. نقد مثبت یعنی نقد هر برنمایی تازه و نقد

آرمان... رابطه‌ی سوژه و ساختار، معرف ربطی دیالکتیکی است، اما دیالکتیکی مبتنی بر نقد منفی/ نقد مثبت: نقد وضع موجود در نقد منفی و نقد آرمان و عایق ایدئولوژیک در نقد مثبت.» [۲]

نقد منفی دستاوردهای خیزش آبان

۱ - عدم ثبات اعتراضات

اعتراضات بدون برنامه و نقشه، شتابنده و زودگذر، به تنهایی، کمتر می‌توانند تغییری اساسی در تحولات اجتماعی رقم بزنند. عمر چنین اعتراض‌هایی با وجود شدت و تخریب زیاد آن، معمولاً کوتاه است. مثل رگبار می‌مانند. تند، شدید ولی کوتاه‌مدت. در دوران بحران اقتصادی، تداوم این اعتراضات، در سرعت و شدت خود، این توان را دارد که به سیل تبدیل شود و جنبش را حتی به انقلاب بکشانند، سیلی بنیان‌کن که حکومت‌ها را با خود ببرد و البته نه سرمایه را! زیرا در مواجهه با چنین سیلی، اگر کارگران آگاه‌تر برای پُرکردن خلا ناشی از ایدئولوژی‌های سپری‌شده، ساختمان «ایدئولوژی جایگزین انقلابی» را ایجاد نکرده باشند، ناچار می‌شوند جایگزین آن‌ها را از ایدئولوژی‌هایی که در گذشته وجود داشتند یا ایدئولوژی‌هایی که در جوامع دیگر موجودند بازسازی و یا جذب کنند. مانند ایدئولوژی ناسیونالیستی که در قالب باورها، هستی خود را در کشور ما حفظ و با تضعیف ایدئولوژی اسلامی به مرور قوی‌تر هم شده‌اند. در خیزش آبان، نوستالژی نسبت به ایدئولوژی‌های گذشته را می‌توان در برخی شعارها دید: «رضاشاه روح شاد» یا «ایران که شاه نداره، حساب کتاب نداره». این نوستالژی البته ضعیف و محدود به نظر می‌آمد. اما خیلی غیرمنتظره نخواهد بود که در تداوم اعتراضات، این‌گونه نوستالژی، در غیاب «ایدئولوژی انقلابی»، جای خود را به ایدئولوژی‌های «مدرن» بدهد. ایدئولوژی‌هایی که کارگران جوان در اینترنت و فیلم‌های هالیوودی، در پیکر مجلس مؤسسان به اصطلاح «دموکراتیک» و نمایندگان به اصطلاح «واقعی» مستمراً می‌بینند. همه این ایدئولوژی‌ها، عینیت اجتماعی دوران ماست و اگر می‌پذیریم «مبارزه‌ی ایدئولوژیک جزء انداموارِ مبارزه طبقاتی» است، قطعاً نقد این ایدئولوژی‌های قدیم و مدرن، «سوسیال دموکرات» و «آزادیخواه»! اگر نه تنهاترین، بلکه مهم‌ترین و اساسی‌ترین وظیفه مارکسیست‌های انقلابی‌ست. کارگران در این پروسه مداوم و پُرافت‌وخیز، خود به خود و بدون نقد ایدئولوژی به توانایی مورد نیاز برای به‌پیروزی‌رساندن جنبش در حد یک انقلاب اجتماعی ریشه‌ای دست نمی‌یابند.

۲ - انجام حمله بدون تدارک، بدون ابزار، بدون نقشه و بدون هدف درازمدت

به حاشیه‌رانده‌شده‌گان شهر، گرچه از پایین‌ترین رده‌های کارگری‌اند، بسیاری روز به‌روز بیش‌تر می‌شوند. گرچه خیزشی اسطوره‌ای برانگیختند، اما در همین خیزش‌هاست که درمی‌یابند جهت‌گذار از وضعیت موجود به گسترش و تکامل ارتباط با سایر روش‌ها و کانون‌های اعتراضی جنبش نیاز دارند. علی‌رغم ضرورت غیرمتمرکزبودن اعتراضات، محدودیت هماهنگی افقی بین کانون‌های اعتراض در نبود اینترنت و نیز راهبری آگاهانه و دموکراتیک، هم‌چنین نداشتن نقشه و برنامه برای اعمال قهر از نقاط ضعف خیزش اخیر بود. جوانان هر محل، بدون هماهنگی با سایر محلات، بدون نقشه و با عصبانیتی لجام‌گسیخته، وارد جنبش شدند. وقتی قتل‌عام و سرکوب شروع شدند، پراتیک، آموزگار آن‌ها در کاربرد تجارب حداقلی قبل و آموختن درس‌های جدید سازمان‌یابی بود. ما به این درس‌ها که محصول پراتیک زاینده‌ی آن‌هاست در بخش تاکتیک‌های مبارزاتی خواهیم پرداخت.

۳- ناهمگونی شیوه اعتراض در اقشار مختلف کارگران

گزارش‌ها از محلات مؤید سکوت و تماشاچی‌بودن کارگران رسمی‌کار در اعتراضات بوده‌است. بخش‌هایی از کارگران ایران که دارای شغل پایدار و رسمی، تشکلهای ابتدایی مانند سندیکا و در شهر از امتیازات نظم برخوردار هستند، (مانند معلمان، کارمندان، کارگران هفت تپه، هپکو، صنایع فولاد، ایران خودرو و سایپا، اتوبوس رانی، و...) در خیزش آبان حضور فعال نداشتند. حتی وقتی بیانیه‌ی حمایت دادند، پس از اعتراضات، و توسط نمایندگان آن‌ها بود. مشخص نیست آیا بدنه این اقشار در تدوین این بیانیه‌ها نقش داشته‌است یا خیر؟ به‌نظر نمی‌رسد سرکوب‌های قبلی و دستگیری و فشار بر رهبران جنبش کارگری دلیل آن باشد! حتی داشتن شغل ثابت و نگرانی از اخراج هم اگر در محل کار، عامل بازدارنده باشد، در محله و خیابان نمی‌تواند نقشی بازدارنده داشته باشد. هرچند اگر قبلاً و تحت سازمان‌های هرمی یا رهبران کاریزماتیک، نظم و برنامه در کارخانه به تشکل و اعتراضات سازمان‌یافته منجر می‌شد، به‌نظر نمی‌رسد در وضعیت موجود که سرمایه از یک سو بی‌پرده به نیزه تکیه، ازسوی دیگر قرارداد، بیمه و بازنشستگی محصول نظم را چون شمشیر بالای سر کارگران آویزان کرده است، باز هم سازمان‌های هرمی متمرکز پاسخگو باشد؟ آیا ادغام در نظم کارخانه و مؤسسه، ادغام در نظم شهر، حضور در تشکلهای آشکار و شناخته‌شده مانند سندیکا و کلاً رسمیت کار و زیست که در مراحل آغازین سرمایه‌داری، کارگران را در اتحاد علیه سرمایه کمک می‌کرد، هنوز هم از همان ظرفیت برخوردار است؟ موضوعی که نیاز به تعمق در تجربه زیسته مبارزات کارگران در کشورهای استبدادی مثل ایران دارد. از طرف دیگر قدرت و تاثیر شگرف مبارزات کارگران فولاد و هفت تپه و تاثیر آرام اما درازمدت و عمیق مبارزات معلمان و بازنشسته‌ها، ناشی و بر بستر نظم شهر و تجربه‌ی کار مشترک بود. قدرت ساختارشکن کارگران آبان بر بستر بی‌نظمی و تمرکز افقی تشکلهای محلات بود که قبلاً با آپ‌های اینترنتی مرتبط شده بودند. نمی‌توان گفت نیروهای پیش‌برنده مبارزه برای انقلاب در شیوه اعتراض یکی از آن‌ها نهفته است. پشت هر شیوه، افراط و

تفریط تجربه زیسته تاریخی پرولتاریای جهان سرک می‌کشد. در فرانسه رژه اتحادیه‌ها، دهن‌کجی به عدم تمرکز مبارزات جلیقه‌زرها بود. در ایران اما، بیانیه‌های حمایتی کارگران متشکل نظم شهری حتی اگر هنوز بطور کامل از بدنه خود نشئت نگرفته باشند و نیز دیرهنگام باشد، شاید آغازی باشد که بالاخره، این گوشه خاورمیانه، دو سر افراط و تفریط تاریخی پرولتاریای جهان، در هماهنگی نبرد طبقاتی کارگران نظم‌نشین و کارگران خارج از نظم شهری را به هم برساند. **اتفاقاً همین کارگران فاقد هرم قدرت در خارج از نظم شهری هستند که سازوکارهای نافی نخبه‌گرایی و بتواریگی نهاد رهبری را به تشکیلات کارگران در نظم شهری تحمیل خواهند کرد.** چنان‌که چه بسا چشم‌انداز تاریخی‌رهای، از کانال رهبری، وارد دور جدیدی شود.

۴- ضعف مبارزات دموکراتیک

در شکل و شیوه و شعارهای خیزش آبان، نقش مبارزات دموکراتیک به‌نظر محو بود. زنان در تظاهرات فعال بودند اما نه مانند ۸۸ و دختران همانند با دختران انقلاب دیده نمی‌شد. در کشته‌شدگان نیز زنان محدود بودند و شعار علیه حجاب وجود نداشت. آزادی بیان و آزادی زندانیان سیاسی هم کمتر شنیده شد. در مورد محدودیت شعار علیه حجاب، موضوع چندان غریبه نیست، زنان کارگر سال‌هاست در زیر فشار اقتصادی وارد حوزه کار شده‌اند و البته بیش‌تر از مردان استثمار می‌شوند. فشار اقتصادی و محدودیت درآمد مرد خانه، وسیله آزادیش از بند خانه شده است. درآمدی که به خانه می‌آورد، بهای آزادی محدودشان است، تا جایی‌که در همین نظام چادر را کنار گذاشت و از این ره‌آورد کم راضی نیست. روسری جزء ضروریات سنت و فرهنگ زن کارگر و عاملی اذیت‌کننده یا محدودکننده به‌حساب نمی‌آید. آن‌ها از نسل مهاجرین روستایی هستند که روسری و چادر در فرهنگ زیستی‌شان قبل از اجبار این حکومت ریشه داشت. اکثریت‌شان با ورود به حاشیه شهرها و ضرورت کار در شهر به تدریج چادر را کنار گذاشتند و روسری، ابزار آن‌ها برای نجات از چادر و ادامه زیست در سنت قوم و خانواده شده است. آن‌ها مثل دختران متوسط یا مرفه شهر مجبور به استفاده از روسری جهت حجاب نشده‌اند، که با مبارزه قصد برداشتنش را داشته باشند. صرفاً بخش آگاه آن‌ها، دختران تحصیل‌کرده و کارمند در شهر یا فروشندگان دوره‌گرد در مترو و حاشیه مکان‌های عمومی تمایل به آزادشدن از روسری را دارند که آگاهانه می‌دانند اگر این حکومت هم برود در چهارچوب زیست خانواده باز هم ملزم به رعایت حجاب هستند. از طرفی فشارهای اقتصادی و مردسالاری، چنان زنان حاشیه‌نشین را محاصره و در بند خود گرفته‌است که شعار آزادی زن یا رهایی از سلطه مرد و سنت در پشت ذهنش پنهان، حتی برای خود او هم قابل رویت نیست. در یک کلام **جنبش دختر انقلاب فعلاً جنبش او نیست، مانع‌های بسیاری بر سر راهش است تا از آن‌ها بگذرد و وارد خانه‌ی دختر انقلاب شود.** در خصوص دیگر مبارزات دموکراتیک مثل آزادی بیان یا آزادی زندانی سیاسی، موضوع برای به حاشیه‌رانده‌شدگان شهر که همیشه دنبال پنهان‌شدن و راه‌های پوشیده برای

کسب خواسته‌هایش بوده است، ملموس و درک‌شدنی نیست. پراتیک آنها جز برای ماهواره یا تجمع جوانان سر کوچه و میداين، کمتر کشمکشی برای آزادی بوده است. با vpn همه درها به‌رويش باز است و در محلاتش، هرگاه دوست یا هم‌محلی‌اش دستگیر می‌شد، مشکل سیاسی نبوده‌است. حتی کتک‌زدن مامور دولت یا پاسدار محله ریشه اقتصادی داشت و با واسطه عمومی سپاهی، همسایه بسیجی یا استناد به جانبازی پدر و پدر بزرگ، از پل اختناق می‌گذشتند. بنابراین عدم شنیدن شعارهای دموکراتیک در خیزش آبان عجیب نیست. به‌همین جهت است که پوپولیسم و فاشیسم می‌تواند در این‌گونه خیزش‌ها، خوراک کافی برای تغذیه به‌دست آورد.

۵ - پشت‌کردن انسان آبان به ایدئولوژی‌های خاص حاکمیت اسلام

حاکمین، چه لیبرال، چه مذهبی در اوایل انقلاب غصب‌شده‌ی ۱۳۵۷ یک هدف مشترک داشتند: حفظ و بازتولید روابط اجتماعی مبتنی بر سلطه. از یک طرف در شرایط انقلابی آن دوران، بازتولید و حفظ روابط مبتنی بر سلطه با زور ممکن نبود، لذا نیاز بود با ایدئولوژی‌های خاص، روابط تهیدستان را با شرایط واقعی قطع و مانع از گسترش آگاهی آن‌ها شوند. از طرف دیگر روحانیون می‌خواستند روابط مبتنی بر سلطه را از طریق غالب کردن نهادهای خاص خود در ترکیب نهادهای موجود سرمایه‌داری حفظ کنند. به‌دلیل آن‌که در زمان حکومت شاه، ایدئولوژی اسلامی، بیش‌تر به‌عنوان یک ایدئولوژی مغلوب در ایدئولوژی حاکم، هم‌چنان در کنار نظام باورها زنده بود و علی‌رغم محدودیت نهادهایش، کارکرد خود را در ایدئولوژی حاکم حفظ کرده‌بود. روحانیون برای ساختن نهادهای ایدئولوژیک اعمال حاکمیت خود، بستر آماده‌ای از نظام باورهای مذهبی در اختیار داشتند. بنابراین در مقابل شرایط انقلابی تعدی به نظم مالکیت از طریق جنبش تصرف املاک و تعدی به‌نظم سرمایه از طریق جنبش شورایی از سوسیالیست‌های بوقلمون‌صفت — سوسیالیسم شریعتی و اردوگاهی — استفاده کردند تا روابط حیاتی اقتصاد گذشته را در پیکر «مالکیت دولتی» مجدداً مستقر سازند، همان‌طور می‌خواستند تا با استفاده از روابط اجتماعی از نومستقرشده، اشکال سیاسی متناسب با این روابط را از نو بسازند. در این راستا ضرورت داشت خشم طبقاتی را از طریق هویت‌بخشی به‌مخاطبان ویژه، در کنترل خود گیرند. لذا، تهیدستان بالاخص به حاشیه‌رانده‌شده‌گان شهر را با نهادسازی در بند نظام باورهای «ضدامپریالیستی، میهنی و حمایت از مستضعفان» گرفتار و سازماندهی کردند تا اهداف سرمایه‌داری را به‌نام و با تهییج آن‌ها به‌پیش ببرند. و مگر، وجود دولت — در مفهوم نظام — بدون ساختن نهادهای ایدئولوژیک قابل تصور است؟ دولت‌ها از هر نوعی باشند ناگزیرند با نهادهای ایدئولوژیک برای خود مشروعیت تأمین کنند. دولت بدون ایدئولوژی غیرممکن است. ایدئولوژی هم ساخته می‌شود تا روابط سلطه را میسر سازد.

تجربه ۴ دهه گذشته به عریان‌ترین شکل، کارکرد این نهادها را در خدمت سلطه سرمایه نشان می‌دهد. شاهد بودیم واقعیت به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان شهر که در ادبیات مسلط، فاقد! جایگاه معین اجتماعی بودند، در پیکری به نام «مستضعف» چنان مفصل‌بندی شد که در کتاب‌ها، دانشگاه‌ها، رسانه‌ها و حتی تحقیقات آکادمیک با نام «مستضعف» شهرت یافت و کارگران به‌حاشیه‌رانده را از ادبیات اقتصادی محو کرد. عینیت تصرف کارخانجات توسط کارگران، در «دولتی‌کردن کارخانجات» برنامه‌ی گردید. واقعیت ضدیت کلی روشنفکران با «امریکا و حکومت پهلوی» قبل از تعمیق به ریشه‌های آن، به‌صورت انتزاع «مبارزه با امپریالیسم» در سفارت تسخیرشده امریکا با عنوان لانه جاسوسی، مادیت پیدا کرد. افراد نظامی محافظ روحانیون که متفاوت با افراد نظامی جامعه بودند از کانال کارکرد ایدئولوژی میهنی در نهادهای نظامی دفاع از اسلام پیکر یافتند و در نهاد بزرگ‌تری به‌نام جنگ ایران و عراق مفصل‌بندی شدند. به‌قول جوزف گوبلز وزیر تبلیغات هیتلر، حکومت باید برای ملت دشمن بتراشد. دشمنان خارجی، دشمنان داخلی. اگر دشمن واقعی پیدا نشد، حتی دشمن خیالی. باید بحران ساخت. این بهترین فرصت برای سرکوب منتقدین داخلی است. دانشجویان با انتزاع «انقلاب فرهنگی» و زنان با انتزاع حجاب به بند ایدئولوژی کشانده شدند و نهایتاً واقعیت عدم هماهنگی سرمایه تولیدی موجود در ایران، با کارکرد سرمایه مالی و تجاری بازار قدیم، در دو حزب اصول‌گرایان و خط امامی‌ها (بعداً تندروها و اصلاح‌طلبان) و در بحث‌وجدل‌های این ۴ دهه هستی یافت. این انتزاعات در این مدت، گاهی قوی‌تر گاهی ضعیف‌تر، گاهی با خروج از صحنه و گاهی با حضور پررنگ، تابع‌پروری کردند و مانند یک سوژه‌ی ظاهراً مانا با مخاطب‌قراردادن مردم از کارگر تا روشنفکر و خرده‌بورژوا، آن‌ها را سوژه‌ی خود قراردادند.

قبلاً گفتیم ایدئولوژی رهبر-دولت با کم‌دی احمدی نژاد، متزلزل شد. چنان‌که در دی ۱۳۹۶ در شعار «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا دیگه تمامه ماجرا»، جوانان زودتر از سایر اقشار، رابطه این توهم را با هستی خود بریدند. در فرایند پس از آن، با لاس‌زدن دولت وقت با ترامپ و با پا کشیدن و با دست پس‌زدن رهبر، واقعیت خیالی‌بودن اختلاف رهبر و دولت در عینیتی به نام «روباہ بنفش» همه‌گیر شد. ایدئولوژی «مبارزه با امپریالیسم» عمری طولانی‌تر از این حاکمیت دارد، در ایران به قدمت حزب توده، از چپ اردوگاهی راست تا چپ است. غاصبان قدرت، این ایدئولوژی را موقتاً از آن‌ها قرض گرفتند، سفارت امریکا را نهاد ایدئولوژیک آن نموده، و برای آن نام لانه جاسوسی را انتخاب کردند. پرداختن به آن در صلاحیت این گزارش نیست و کتابی به بلندای یک قرن در نقد چپ می‌طلبد. همین بس که این جمهوری ناچهارچوب چنان افتضاحی در حفظ این امانت به‌پا کرد که در لانه جاسوسی پرنده هم پر نمی‌زند، لذا مدافعان چپ آن، مجبور شدند نهاد این ایدئولوژی را صریح و بی‌خجالت در قرارگاه حامیان حرم در سوریه و لبنان و عراق، قرار دهند. اما دم خروس پیداست، وقتی امریکا، پیکر ایدئولوژی «امپریالیسم» باشد. بچه‌های مدرسه هم می‌دانند برازنده‌ی این «ضدامپریالیسم»، جامه‌ای جز روسیه نیست. شعار «دروغ می‌گند آمریکاست، دشمن ما همین جاست» جواب دندان‌شکن کارگران به این ایدئولوژی سخت‌جان صدساله است. شعاری که سه جلد کتاب سرمایه در آن می‌گنجد. **ایدئولوژی «دفاع از**

کشور و امنیت» که توسط این حاکمیت هر بار در موضوعی پیکر می‌یابد، عمری برابر عمر سرمایه‌داری دارد و پایدارترین ابزار سرکوب ایدئولوژیکی رژیم‌های سلطه بوده‌است. شعار مردم مبنی بر «می‌جنگیم می‌میریم ایران را پس می‌گیریم»، هشدار به چپ رادیکال در نقش پررنگ و ماندگار این ایدئولوژی است. اما ام‌الفساد ایدئولوژی‌ها در تداوم و جان‌سختی حاکمیت ضحاک مذهب، ایدئولوژی «مستضعفان» بود. این ایدئولوژی که در فرایند ۴ دهه به تدریج ضعیف شده و در فیلم‌ها و سریال‌ها باب مضحکه و خنده است، در خیزش آبان وارد قتلگاه شد. می‌توان گفت آبان، تشییع جنازه ایدئولوژی تهیدستان توسط تهیدستان به حاشیه‌رانده بود.

رژیم با کشتار گسترده و همگانی مردم بی‌دفاع و بی‌پناه چهره واقعی، خشن و خونریز خود را عریان کرد. دیو سلطه از کانال‌های تو در توی زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها خارج شد و برای سومین بار از سال‌های ۶۰ و کشتار زندانیان سیاسی سال ۶۷، اما این بار در مقابل عموم، هیبت ضحاک‌وار خود را به نمایش گذاشت. اکنون دهه ۶۰ از پشت خاوران‌ها، خاطره‌ها، سایت‌ها و کتاب‌ها وارد خانه و محله تهیدستان شده بود. مذهب به قالب باستانی خود بازگشته است به «سلطه بی‌شرمانه» شمشیر علی. نه صرفاً علیه زنان، روشنفکران، سیاسیون و نمایندگان کارگران، بلکه علیه پایگاه ایدئولوژیک مذهب، علیه تهیدستان! به همین جهت آبان ماه مواجهه بلاواسطه مردم رودرروی روابط اجتماعی موجود، چشم در چشم در محلات زیست‌شان بود. آبان، فراتر از شورش و خیزش، انفجاری مهیب در عمق جامعه و یک تحول تاریخی در خودآگاهی هم‌زمان و عمومی تهیدستان به آشتی‌ناپذیر بودن اختلاف طبقاتی و جایگاه دولت — ارگان بدون بزک سلطه — بود. رشد جوانه‌های این آگاهی از پاییز ۱۳۵۷ در سایه ایدئولوژی حمایت مذهب از فقر، کند شده بود. قیام مردم در ۵۷ محصور در چفت‌وبست مذهب، با راهپیمایی‌های صلح‌آمیز و گل‌دادن به ارگان‌های سرکوب، از خودآگاهی طبقاتی بازمانده بود. تمرینی ناتمام را می‌مانست که فقط با شکست‌های پی در پی قادر بود خود را ترمیم کند و بالاخره با تجربه آبان خود را بازیافت. می‌توان گفت قیام ۵۷ در مقابل قیام آبان ناقص و ابتر بود. کشتار حاشیه‌نشینان در دهه هفتاد، زندان، شکنجه‌ی روشنفکران، کشتار نویسندگان، ستم به اقوام و اقلیت‌ها و دولت خوب و بد، کابوس‌هایی بین خواب و بیداری بود. دی ۹۶، اعتصابات فولاد و هفت تپه، بانگ خروس صبح دم بیداری‌شان بود، اما هنوز خواب‌آلود ایدئولوژی دفاع از «مستضعفان»، «ضدامپریالیسم» «دفاع از امنیت کشور» بودند و در این ساروج، هنوز با ارگان نظامی خارج کشور یعنی سپاه همزاد پنداری داشتند. با حمله مغول‌وار نظامیان در آبان، کارگران تا عمق وجود تجاوز و هتک جان‌وتن را حس کردند. همان تجاویزی که ده‌ها سال بود در مورد اقلیتی از آگاهان و روشنفکران اعمال می‌شد اما هیچ‌وقت تا این حد توسط خود کارگران حس نشده بود. حس عمیق تنهاماندن در مقابل متجاوز، در سکوت مطلق از درد فریادزدن و ناگزیر به‌خویش بازگشتن بود.

بقایای توهّمات ۴۰ ساله تهیدستان با سفیر گلوله‌ها از پشت سر و مقابل به‌قلب فرزندان کارگران، چون دیواری فرو ریخت. چشم در چشم ارگان سرکوبی که امنیتش را در خانه و محله به‌گلوله بسته بود، ساروج امنیت کشور متزلزل و چون پیراهن زلیخا هزارپاره شد. هنگامی که از شهرک‌های حاشیه‌نشین، آتش و دود ارگان‌های مالی و سرکوب به‌هوا می‌رفت و خون کارگران، خیابان‌ها را سرخ کرده بود، هنگامی که کارگران نهادهای ساخته‌شده به‌نام حامی مستضعفان را به آتش می‌کشیدند، در همان آتش، بقایای ایدئولوژی مستضعفان نیز، سوخت.

گفته می‌شود جنبش آبان در هدف بلاواسطه خود که کاهش قیمت بنزین بود، علی‌رغم ۷ روز مقاومت دلیرانه، موفق نشد، اما از نظر من چنین نیست. جنبش آبان یکی از موفق‌ترین جنبش‌های قهرآمیز کارگران ایران است. جنبشی که با پشت‌کردن به ایدئولوژی‌های خاص این حاکمیت، خفت ۴۰ ساله کارگران در توهّم به جمهوری مذهب را به‌عزت نفس آن‌ها تبدیل کرد. این جنبش به‌شکست ایدئولوژی‌هایی انجامید که لایه‌های پایینی تهیدستان به‌حاشیه‌رانده تا پیش از آخرین هفته آبان هنوز کامل از آن‌ها نبریده بودند. این جنبش توهّمات، رویاها و خیالاتی را وارد حیطه بحث انقلاب کرد که مرده‌ریگ برداشت‌ها از انقلاب مصادره‌شده‌ی ۵۷ بود و باید روزی نقاب رویایی آن‌ها فرو می‌ریخت. بدون رو به رو شدن مستقیم و بدون واسطه تهیدستان با نهادهای سرکوب در پیکر بسیج «مستضعفان» و سپاه مدافع «انقلاب» و رویت خون عزیزانش در سنگ‌فرش محلات، بدون مواجه‌شدن با حمایت رهبر مذهبی از کشتار آبان، بدون «اشارانامیدن» تهیدستان و بدون گفتمان شنیع و سراپا دروغ و روخانیون و مقامات در مورد اعتراض برحق آن‌ها، رهایی از انتزاعات مادیت‌یافته‌ی حمایت از «مستضعف»، حمایت از «امنیت مردم» و «رهبر مقابل دولت» قطعیت نمی‌یافت. با قتل‌عام این انتزاعات در خیابان بود که جنبش آبان توانست به‌دستاوردهای مثبت دست یافته و به‌نحو غیرقابل پیش‌بینی جنبش تاریخی مردم را به‌جلو رانده، روابط قدرت در درون جامعه و جامعه بین‌المللی را دگرگون سازد. **جنبش کارگری ایران تا همه ایدئولوژی‌های خاص را نرورد و نابود نکند قادر نیست به کار سترگ خود یعنی مواجهه با ارزش بردازد.**

خیزش آبان در اهداف مرحله‌ای خود در راستای عریان‌کردن بخشی از این ایدئولوژی‌ها، به‌طور کامل موفق و پیروزمند بود و ابعاد آن بسیار فراتر از انتظارات کنش‌گران و محافل و تشکل‌ها، هم‌چنین سران حکومت، علی‌رغم آمادگی‌های نظامی، امنیتی و پلیسی برای مهار جنبش بود. این جنبش سال‌ها مبارزات ضدسلطه را به‌جلو انداخت. هر تیری که عزیزی را غرق در خون کرد، بخشی از ایدئولوژی‌های سرکوب را فرو می‌ریخت، وقتی خبر مرگ یک کارگر در سیرجان پخش شد، کارگران حاشیه‌ای با شنیدن خبرخون از ولایت گذر کردند، شعار «خامنه‌ای قاتله، ولایتش باطله»، پاسخ مردم بود. وقتی از پشت سر و جلو به‌مردم تیر زدند «سپاهی حیا کن مملکت رو رها کن» در ایران پیچید، سپس این «همه سال جنایت مرگ بر این ولایت» و...، سد شکسته شده بود، رودخانه‌ی خشم مردم تا مرز سرنگونی فرا رفت: «جمهوری اسلامی، نابود باید گردد»، مرزی که البته

دیگر در ظرفیت این خیزش نبود. ۶ آذر هنوز اجساد کوخ‌نشینان به خانواده‌ها تحویل نشده بود که جلاد در اوج ضعف و وحشت وارد صحنه شد، بی‌شرمانه جسد بی‌جان ایدئولوژی ۴۰ ساله کوخ‌نشینان را تشییع و با تکیه به سرشت مذهب، خلفا و ائمه دین را، مصداق واقعی مستضعفان اعلام کرد. خیزش آبان چنان بُرا و قوی بود که حاکمان را مجبور کرد، شیوه تابع‌سازی در شکل داعشی و بازتولید شکل نهادی حکومت رسمی داعش در خاورمیانه را رسماً و علناً وارد گفتمان خود کنند. دقیقاً این گفتمان محرزترین نماد عظمت مشیت آهنین خیزش آبان و «بی‌شرف، بی‌شرف» پاسخ کوبنده مردم در خاک‌سپاری جان‌باختگان‌شان بود.

اکنون در انتهای یک روند دوساله، اقشار مختلف وارد میدان شده‌اند. فروری و اضمحلال نظام به امری قابل رویت تبدیل شده‌است، جنبش در این مرحله با به‌زیر پرسش‌بردن کل نظام، ساختارشکنی کرد و در مسیر بازگشت ناپذیری قرار گرفت که نطفه انقلاب در آن بسته شده است. این امر به قطبی‌تر شدن سپهر سیاسی و تغییر آرایش نیروهای سیاسی منجر خواهد شد. ایدئولوژی «کوخ‌نشینی» سپری، ایدئولوژی مذهبی در کارکرد حکومتی خود محدود به مقامات، برخی اقشار میانی متخصص و کاسه‌لیسان و تهیدستان حقوق‌بگیر و بسیار سنتی شده است که بخشاً از سرِ ناگزیری، از پناه به «آقا» کاملاً قطع امید نکرده، کمابیش دربند تار عنکبوت پوسیده ایدئولوژی حاکمیت مذهب، هنوز کورسو امیدی برای برخورداری از خرده‌ریزهای رانتی دارند. ایدئولوژی «ضدامپریالیستی» حاکمان موجود نیز در بازی «پرتاب موشک علیه امریکا» چنان مضحک شده‌است که ایدئولوژی میهنی تنها پناه‌گاه باقی‌مانده اما نامطمئن آن‌هاست. در همین پناهگاه بود که با نمایش برنامه‌ریزی‌شده‌ی مرگ سلیمانی، بیش‌ترین حمایت را از ملی‌گراها و سلطنت‌طلبان خارج کشور کسب کردند. بازی روزگار زیباست، ایدئولوژی مذهبی که ملی‌گراها را دشنام می‌داد و می‌دهد، اکنون چنان مفتضح شده‌است که مجبور است از همان ملی‌گراها، ملی‌تر شعار دهد!

آبان ۱۳۹۸ پایان یک حکومت ایدئولوژیک و گذار آن به یک حکومت نظامی صرف است. **آبان مرز تاریخی کارگران ایران در گسستن کامل بندهای ایدئولوژی‌های خاص و مواجهه مستقیم و بدون واسطه با حکومت مذهبی مدافع سرمایه است.** آبان ۱۳۹۸ در خاورمیانه، این منطقه طلای سیاه و پدرخوانده همه ایدئولوژی‌های خاص، ماه فراموش نشدنی در تاریخ نبرد طبقاتی خونین کار و سرمایه و چون کمون پاریس در ایران ماندگار خواهد شد.

نقد مثبت دستاوردهای خیزش آبان

۱ - بازشناسی حضور و وجود اقشار تهیدست به‌حاشیه‌رانده‌شده

به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان از شهر که سازندگان تاریخ آبان ۹۸ شدند، با حضور کوبنده خود، آکادمیسین‌های گفتمان حاکم، جامعه روشنفکری و چپ را متوجه خود کردند. از سال‌ها تحقیر، نادیده‌شدن و «عامه‌ی ناس بودن» انتقام

گرفتند و در مولفه‌های تکوین طبقه کارگر، نقش تعیین‌کننده خود را دادخواهی کردند. آن‌ها خفت و تحقیری را که به‌عنوان تهیدستانِ هوادار دوزخیانِ حاکم متوجه خود می‌دیدند با خون خود شستند و در جایگاه بدنه گسترده طبقه کارگر بر بلندای تهور و شهامت این طبقه نشستند. آن‌ها موفق شدند بخشی از غنای انسانی خود را که تنها و والاترین ممیزه‌ی او از همه موجودات دیگر است با خون خود بازیابند. درود و صد درود به آن‌ها.

۲- استقلال کارگران در نبرد علیه قدرت

خیزش‌های بزرگ سیاسی در ایران، معمولاً توسط احزاب یا رهبران سیاسی معینی و با شعارهای مشخصی سازمان یافته‌اند؛ امری که در انقلاب مشروطه، در خیزش‌های آذربایجان و کردستان در دهه ۲۰، در جنبش ملی ۳۲، در شورش خرداد ۴۲، در انقلاب بهمن ۵۷، در تظاهرات گروه‌های سیاسی و جنبش‌های قومی کردستان و ترکمن صحرا پس از انقلاب، حتی در جنبش دانشجویی ۱۸ تیر و در جنبش سبز کاملاً مشهود بود. اما خیزش آبان ۹۸ مستقل‌ترین خیزش سلبی سراسری اکثریت بدنه کارگری ایران بود. حزب و رهبری دیده نمی‌شود. بورژوازی یا خرده‌بورژوازی یا حتی گروه‌های چپ، مدعی راهبری آن نشدند. خیزشی متعلق به جبهه کار و نبردی علیه نظام سلطه و سلب مشروعیت رهبران سلطه بود، به طوری که، ساختارشکنی و ضدیت با کل نظام، در دل شعارها، هدف این مرحله جنبش را، بر صدر لوح بی‌برنامه خیزش، ثبت می‌کند. طرح شعارهای سراسری‌تر علیه نظام سلطه در این خیزش، نقطه‌ی عزیمت واقعی نبرد کار و سرمایه بود.

۳ - وحدت اقوام

در ۴۰ سال گذشته جنبشی به این گستردگی و با این شدت از همبستگی جمعی از تهیدستان دیده نشده بود. نقطه برجسته این همبستگی علاوه بر شرکت فعال مناطق قومی تحت ستم، اتحاد اقوام مختلف، در شهرک‌های حاشیه‌ای بود. این همبستگی نشان داد فریاد برخی روشنفکران به‌فروپاشی اجتماعی ناشی از اختلاف قومی، مسائل قومی و نگرانی از جدایی‌طلبی یا واگرایی اقوام، مادیت‌بخشیدن به انتزاع اختلاف ملی در پیکر قومیت‌ها بوده است. وحدت شگفت‌انگیز اقوام، کرد و ترک و لر، ارمنی و بلوچ، عرب و فارس حتی وحدت ملل خاورمیانه‌ای اعم از افغانی و ایرانی و عرب در قیام آبان از نقاط عطف همبستگی در ایران بود. به طوری که این بار بیش‌ترین کشته‌ها را خوزستان و کردستان داده است. بنابراین شکاف مناطق قومی که «فارسی» زبان مادری آنان نیست با مناطق فارس‌زبان کم‌رنگ‌تر شده است که این بی‌نهایت در تقویت قدرت جنبش اهمیت دارد. جنبش اجتماعی آبان این ایدئولوژی دشمن‌تراشی قومی در قالب هویت‌یابی جمعی یا حقوق فردی شهروندی را، به‌حاشیه راند، به طوری که یک همبستگی و هم‌گرایی با خواست‌های مشترک اقتصادی - سیاسی همراه با تنوع و چندگونگی جایگزین آن کرد. نگرانی از این که «هویت‌های قومی و ملی» می‌تواند به‌صورت تمایل به «جدایی» بروز کنند شمشیر رعب و وحشت سرمایه در مقابل اتحاد جبهه کار است. این القاب به‌مانند

کلمه اشرار رهبر، سبق دیرینه در این مملکت دارد. در آبان همبستگی اقوام مختلف در هر محله حاشیه‌نشین، نمادی از همبستگی در یک ایران کوچک بود. وحدت اقوام بار دیگر نشان داد، ستم‌های دیگر در جامعه سرمایه‌داری ناشی، تابع و محصول ستم طبقاتی هستند.

۴ - فرارفتن خواسته‌های صنفی - اقتصادی به خواسته‌های سیاسی

اعتراضات دی ۱۳۹۶ دختران انقلاب، کارگران هفت‌تپه و فولاد، بازنشستگان و معلمان چرخ‌های آسیابی بود که به نوبت چرخیدند تا جنبش جان بگیرد. صدها قربانی برای خواسته‌های هر قشر از مزدبگیران به اسارت و گروگان گرفته‌شد و یا اعدام شدند. در این مدت روند فرارفتن خواسته‌های مردم از حوزه جایگاه اجتماعی معین، به سیاست تدریجی بود. رعب و وحشت از نیروهای امنیتی، سپاه، وثیقه‌های سنگین و گسترش خطر به سایر اعضای خانواده و بالاخص اخراج معترضین از محل کار و قطع ممر درآمد، مانع فرارفتن خواسته‌های صنفی به تقابل با کلیت رژیم بود. گسترش تدریجی اعتراضات به قشرهای مختلف کارگری و فراگیرشدن هزینه مخالفت، رعب و وحشت را کاهش داد. جنبش آبان که اعتراضات این دو سال را جذب و انرژی منفی علیه رژیم را در تار و پود خود رها کرده بود، ساختارشکن‌تر و رادیکالیزه‌تر از همه اعتراضات دو سال گذشته ظاهر شد و به سه علت از چنان پتانسیل و ظرفیتی برخوردار بود که هنوز روز اول تمام نشده، مستقیماً علیه سلطه‌گران شعار داد. اول، این جنبش مختص قشر خاصی در چهارچوب مکانی معین و کار رسمی و قرارداد و بیمه نبود که عناصرش قابل شناسایی، اخراج از کار و سلب درآمد و امکانات بیمه‌ای باشند. دوم، در سراسر وضعیت اقتصادی به مرز «بالا تر از سیاهی رنگی نیست» رسیده بود که بازتابش خودکشی‌های فردی یا خانوادگی بود. سوم، علی‌رغم این که نظام باورهایش به ایدئولوژی‌های حاکم فرو ریخته بود اما به‌مسخره هم شده، خود را نماد شعارهای «مستضعف» می‌دانست و باور نمی‌کرد رژیم که مدعی حمایت از اوست به طرفش شلیک کند، این عدم باور به شوکی ویرانگر تبدیل شد. هنوز ۲۴ آبان به اتمام نرسیده بود که سلطه‌گران از قهر شدید استفاده کردند با این تفکر که بتوانند سریعاً اعتراضات را در نطفه خفه کنند. غافل از آن که، آن‌ها که به میدان آمده بودند، سرِ نترس داشتند، در کلاس خودِ سرکوبگران درسِ خشونت آموخته بودند و با گفتمان روحانیون، صاحبین «انقلاب» نامیده شده بودند. جواب آن‌ها به سرکوبگران: «ما بچه‌های جنگیم، بجنگ تا بجنگیم»، نشان داد، بومرنگ به طرف حاکمان برگشته است.

بیانیه‌هایی که سندیکا‌های کارگری، کانون صنفی معلمان، گروه‌هایی از بازنشستگان، جمعی از وکلا، گروه کثیری از هنرمندان فیلم و سینما، نویسندگان، فعالین کارگری، تشکلهای مستقل دانشجویی، تشکلهای ملی و مدنی، جمعی از زندانیان سیاسی، تعدادی از تشکلهای غیردولتی و... تاکنون در حمایت از خیزش آبان منتشر کرده‌اند، گذار جنبش به فاز بالاتر و کانونی‌شدن مطالبات سیاسی سراسری است، نظیر آزادی فوری و بی‌قید و شرط همه بازداشت‌شدگان خیزش آبان و کلیه زندانیان سیاسی، شناسایی عاملان و عامران این

کشتارها و محاکمه علنی آن‌ها، در کنار مراسم پرشور بزرگداشت جان‌باختگان که علی‌رغم فشارهای امنیتی در برخی موارد به شکلی گسترده برگزار شده‌است.

۵ - تعدی به نهادهای سرکوب و ایدئولوژیک، ارتقای دفاع به تهاجم

جنبش، بسیار گسترده‌تر و باور نشدنی‌تر از توان و قدرت و ذهنیت تمامی جامعه ظاهر شد. سدهای تعدی به نظم را تماماً شکست و پیشروی‌های گسترده‌ای کرد، بطوری‌که آبانیان مجبور شدند از تمامی سلاح‌های نامتعارف نیز استفاده کنند. منطق مبارزه طبقاتی در کف خیابان‌ها کار خودش را کرده بود؛ قُبَح «خشونت» و دست‌بردن به «سلاح» برای دفاع از خود در اذهان بسیاری شکست. گرچه خشونت ویرانگر آبان، در ماهیت خویش واکنشی کاملاً دفاعی در برابر خشونت دستگاه سرکوب بود، اما در شوک و ناباوری خشونت دیوانه‌وار حاکمیت، به خشونتی انتقام‌جویانه بدل شد. خشونت انتقام‌جویانه به‌خصوص در غیاب هدف و برنامه و در سنجش هزینه/فایده، به صلاح جنبش نیست، اما در شوک مواجهه با وحشی‌گری حاکمیت و عدم آمادگی سوژه‌گی جنبش، باید قبول کرد گریزناپذیر هم بود. اما آیا کافی است بگوئیم تهیدستان غافل‌گیر شدند. مارکس می‌گوید غفلت یک ملت مانند غفلت زنی که اجازه می‌دهد تا نخستین ماجراجویی که از راه می‌رسد بر وی دست یابد، بخشودنی نیست. من با مارکس در جهان امروز موافق نیستم. مارکس در قرن نوزدهم که سرمایه‌داری هنوز ظرفیت‌های بسیار برای تداوم خود داشت و انواع و اقسام ایدئولوژی‌ها از طریق وسایل ارتباط جمعی گسترش نیافته بودند، هنوز خوش‌بینانه به سرعت گسترش آگاهی می‌اندیشید و توقعاتش هم منطبق بر همین خوشبینی، نقش سایر ایدئولوژی‌ها در غافلگیر کردن مردم را مدنظر نداشت. در دنیای سرمایه‌داری امروز که نقش مشروعیت بخش ایدئولوژی‌های فرعی، در خدمت سلطه و بازداشتن کارگران از مواجهه مستقیم با ایدئولوژی اصلی — قدرت ارزش — چنان هیولاوار رشد کرده‌اند که از رسانه‌های جمعی، هنر تا خرافات و دین و سنت به خدمت گرفته شده‌است، نباید از غفلت مردم در مقابل قدرت سرکوب و به طبع آن غافلگیر شدنشان تعجب کرد.

اکثریت کسانی که در آبان‌ماه دست به اعتراض زدند از میان نسل‌های دهه هفتاد و هشتاد بودند. نسل‌هایی که نمی‌توان آن‌ها را با تهدید و ترساندن از سرکوب یا انداختن به زندان به بهانه‌ی وصل‌بودن به خارج و جریانات خشونت‌طلب از صحنه‌ی جامعه حذف کرد. ما امروز در جامعه‌مان با زنان و مردان جوانی مواجهیم که به دلیل تبعیض و بی‌عدالتی آمادگی ایستادن و درگیر شدن با نیروهای انتظامی و نیروهای ضدشورش در درون‌شان بسیار قوی شده است و در مناطقی از شهرهای بزرگ کشور به شکلی در اعتراضات آبان‌ماه شاهد واکنش‌های از این دست بوده‌ایم و دیده‌ایم که چگونه با دست خالی به مصاف نیروهای امنیتی تا دندان مسلح رفته‌اند. شرایط بگونه‌ای است که بخش قابل توجهی از این نیروی نوجوان و جوان به سمت رادیکال شدن هل داده می‌شوند. اکثر این جوانان از درگیر شدن با نیروهای سرکوب باکی ندارند. چون حقیقتاً در شرایط کنونی آینده روشنی در برابرشان وجود ندارد، همین وضعیت باعث شده است که ترس و نگرانی از نیروهای سرکوب در میان آن‌ها

بشدت تضعیف شود. درواقع تجربه اعتراضات آبان ماه نشان داد که ما از این پس با نیروی‌های جوانی مواجه خواهیم شد که دارای تجربه ایستادن، نترسیدن، مقاومت کردن، درگیر شدن و هزینه دادن تا پای جان هستند.

۶ - تغییر روحیه‌ی مردم و زایش انسانِ پسا آبان

۷ روزی که آتش خشم ۴۰ ساله‌ای را رها کرد، روحیه انقلابی را به کرانه‌ای رساند که جامعه را وارد بلوغ سیاسی جدیدی کرد. در این بلوغ بود که تهیدستان از آبان گذشتند و به انسان پسا آبان مبدل شدند. انسان پسا آبان متفاوت است، چنان متفاوت که انسان پیشا آبان در مقابلش نوجوان نابالگی را می‌ماند. اگر مبارزان آبان سرمست مغرور بودن و دیده شدن از زمین خون‌آلود آبان نیرو گرفت و اکنون با اعتماد به نفس، از بالا به شهری‌ها می‌نگردد. انسان شوش و شورا، خیره بر زمینی که او را به کارش، بیمه‌اش و حقوق‌های عقب مانده‌اش گره زده است، خود را مواخذه و به کارگران جدید و ساده‌ی محل کارش، دیگر نه از روی شانه‌هایش بلکه از روبرو و با احترام نگاه می‌کند. اقشار میانی نیز که بر مهارت و تخصص بالایش تکیه می‌کرد، سعی می‌کند با ایرادگیری از عصیان و ویرانگر بودن قدرت انسان آبان، تردید خود را توجیه کند. همه عوض شده‌اند.

۷ - تاکتیک‌های مبارزاتی

برجسته‌ترین دستاورد آبان، تاکتیک‌های مبارزاتی آن بود.

خیزش اولیه مردم در میادین و خیابان‌ها، جهت توقف ماشین‌ها شروع شد. اما سرکوب خشونت‌آمیز، تدارک دیده شده و شدید رژیم، باعث شد جوانان نبرد را به محلات بکشانند. در یک تظاهرات در میدان اصلی شهر یا راهپیمایی در یک خیابان حتی اگر هزاران نفر در آن شرکت کنند در حال مردم از محلات مختلف در نقطه‌ای اجتماع کرده‌اند و می‌توانند آماج حمله نیروهای حکومتی قرار بگیرند. این تاکتیک دی ۱۳۹۶ جوانان تهیدست بود و تجربه ناموفق بودن آن توسط همان‌ها که اکنون دو سال بزرگ‌تر شده بودند، درست در دومین روز به کار گرفته شد. آن‌ها دریافتند تمرکز در خیابان یا میادین شهر برای آن‌ها نامطلوب‌تر و برای نظامیان مطلوب‌تر است. جنگ خیابانی که سنت مردگان دوران فئودالیت و شکل‌گیری اولیه بورژوازی بود، شاید در قیام سازش و مهر ۵۷ کارآیی نمایشی داشت، شاید در کشورهای مدعی دموکراسی با رقص و آواز سازگار باشد، اما در مقابل قدرت تا دندان مسلح استبداد سرمایه، به کشتار مبارزین می‌انجامید. **لذا معترضین به تجربه مستقیم روز اول و تداعی سال ۱۳۹۶ دریافتند که مقابله با سرکوب مستقیم بدون مبارزه‌ی محلی ممکن نیست.** لذا سریعاً خیابان را به سدبند ورود نیروی سرکوب تبدیل کرده و وارد محلات شدند. به همین جهت در آبان تظاهرات گسترده در یک جا دیده نمی‌شد، راهپیمایی و خیابان‌گردی نبود. معترضان علی‌رغم این که غافلگیر شدند، اما نبوغ خود را در اتخاذ تاکتیک‌های مناسب نشان دادند. جوانان پرشور با تاکتیک بستن اتوبان‌ها، خیابان‌ها و چهارراه‌ها سعی کردند مانع تحرک سریع نیروهای سرکوبگر برای رسیدن به محل تجمع معترضان

شوند و از طرف دیگر با اعتراضات موضعی و فرار و گریز سریع در نقاط مختلف شهر نیروی دشمن را پراکنده کردند. در همان زمان صدها هزار نفر در محل زندگی خود فعال و درگیر شدند. آن هم در شرایطی که میدان نبرد و نیروهای دشمن را به خوبی می‌شناختند، در پناه خانواده‌ها بودند و توقف اینترنت را با روابط تلفنی و ارتباط همسایه به همسایه در محلات، تا حدودی خنثی می‌کردند. در محلات، همکاری مردم، بازکردن در خانه‌ها و هجوم و گریز جوانان مسلط به محل، برگ برنده مردم در مقابل نظامیانی شد که هم پراکنده شده بودند هم کوچه‌های محل را نمی‌شناختند. با نبرد محلی، مردم توانستند گسترده‌تر و تعرضی‌تر مقابل حکومت بایستند. در یک سطح عمومی و کلان‌تر، اگر شیوه مبارزات محلی با همین تاکتیک، بخش وسیع‌تری از جامعه را در برابر نیروهای حکومتی قرار دهد کارائی و قدرت مانور نیروهای سرکوب، به مراتب کاهش خواهد یافت. با چنین روش‌هایی در خیزش آبان مردم توانستند با نیروی بیش‌تر و قوی‌تری مبارزه‌شان را به پیش برند. توانستند گسترده‌تر و تعرضی‌تر با حکومت مبارزه کنند. در فرانسه هم هیتلر با جنبش توده‌ای مقاومت روبرو بود که از محله‌ها، کوچه‌ها و خیابان‌های پاریس شروع شد. کل جامعه درگیر شد و در هیچ کوی و برزنی، فاشیست‌های اشغالگر امنیت نداشتند. در هر کوچه، گذرگاه و منطقه‌ای هر سرباز آلمانی می‌توانست مورد تعرض و حمله قرار بگیرد. در جنبش سرنگونی آبان نیز، **مبارزات محلی، یک گام به پیش بود. شیوه‌ای جدید زاینده پراتیک خود مردم.**

وقتی مردم مبارزه را به محلات کشیدند رژیم متقابلاً و با سخنرانی ۶ آذر رهبر وارد عمل شد تا در صورت ادامه مجدد نبرد، نیروهای سرکوب را در محلات فعال کند. طرح محله‌محور در این سخنرانی، به این معناست که رژیم، بسیج را در محلات فعال و آن‌ها را در سرکوب مردم هر محله مختار یا «آتش به اختیار» کرد. ولی این طرح دیگر پاسخگو نیست. در تاکتیک مبارزات محلی، معترضین با نیروهایی با ماسک و سپر در مراکز اصلی شهر مواجه نیستند. مردم، اوباش و مزدوران محلی رژیم را به خوبی می‌شناسند. طبعاً آن‌ها را در محلات تحت فشار قرار می‌دهند و این سیستم محله‌محور — پیشنهاد ۶ آذر رهبر مستبد — به صورت تف سر بالا به نیروهای حکومتی برمی‌گردد. فرماندهان سرکوب مجبورند مزدوران‌شان را از محله‌ای به محله دیگری بفرستند. اما این هم مانع از شناسائی و افشای آنان از جانب مردم نخواهد شد. محلات جزایر جداگانه‌ای نیستند، مردم حاشیه‌نشین برخلاف شهرنشینان نه فقط با هم مرتبط و هم‌بسته‌اند، بلکه در استفاده از دنیای مجازی به ضرورت نیازشان، خبره شده‌اند و مزدوران حکومتی هر جا ساکن باشند در هر حال تحت فشار و مورد تعرض مردم هم محله‌ای قرار خواهند گرفت یا عکس‌شان در آپ‌های اینترنتی پخش خواهد شد. این امر می‌تواند تضعیف روحیه، تمرد و سربلندی، و نهایتاً ریزش نیروهای سرکوب را دنبال داشته باشد. علاوه بر آن حمله نیروهای سرکوب به محلات و جنگ خانه به خانه و جنگ کوچه به کوچه به نفع مردم است و هرچه بیش‌تر به حکومت شکل یک نیروی اشغال‌گر می‌دهد. **لذا جنبش آبان، جنبش خیابانی مثل ۵۷ یا تظاهرات**

شیلی و عراق نبود، جنبشی محله‌گرا بود یا به‌نوعی جنبشی بومی در کوچه‌پس‌کوچه‌های هر محله. این جنبش محله‌ای با پیام‌های تلفنی، ارتباط خودتوده‌ای افقی با سایر محلات و شهرها ایجاد می‌کرد.

در محلاتی که با تصرف غیرقانونی شکل گرفته‌اند اشکال مختلف اداره مردمی محلات در غیاب کنترل عمومی و توسط خود مردم وجود دارد. مثلاً وقتی مردم یک محله قصد استفاده از کابل برق به‌صورت غیرقانونی داشتند همه متحد می‌شدند، چند نفر معتمد انتخاب و جلوی مامورین برق می‌ایستادند. مقاومت یک‌پارچه، حتی در نسل‌های به‌اصطلاح سالمندتر، زنان و بخش‌های مختلفی از جامعه، اساس زیست آن‌هاست. همین مقاومت‌های مستمر در مقابل مامورین مختلف دولت، در طول سال‌ها و دهه‌ها، آن‌ها را در کار جمعی دفاع از دستاوردهایشان آبدیده کرده است. نکته مهم آن است که متناسب با زیست‌شان، مبارزه برای آن‌ها عمدتاً حالت واکنشی — مثل عکس‌العمل به گرانی بنزین یا عکس‌العمل به هجوم وحشیانه نظامیان به زاغه‌هایشان — دارد. فرارفتن مبارزه محلات از دفاع به تعرض و تبدیل هر محله به کانون حمله از نکات قابل تعمق آینده است.

نقطه مثبت کنش تعرضی آن‌ها، کارکرد موثر تجمعات محلی آن‌هاست که لازم است به‌عنوان میدان مهم و واقعاً مستمر نبرد شناخته و در شهرک‌ها و مناطق حاشیه‌نشین با توجه به‌سنن اکثریت هر منطقه، واکاوی گردد. الگوی سلسله‌مراتبی بالا-پایین در تجمعات غیرمتمرکز و افقی آن‌ها کارا نیست. به‌نظر می‌رسد، شبکه‌های ارتباطات اجتماعی و مبارزاتی در شکل نهادهای اینترنتی خودگردان متناسب با اشکال مختلف نیازها و کاستی‌ها با زنجیره هم‌بستگی افقی بیش‌تر پاسخگو باشد. این شیوه زیست در نسل‌های جدید که فرزندان اینترنت هستند حتی تشکلهای فرامحلی و فراخویشاوندی هر می‌راهم، دیگر پذیرا نیست و فعالیت‌های فردی و محلی با عدم تمرکز و وابستگی زنجیره‌ای منطقه‌ای و شهری در مقابل قدرت سازمان‌یافته نیروی سرکوب، از خودحفاظتی بیش‌تری برخوردارند. طبعاً روش‌های سازمان‌یابی و گفتمان این گروه از کارگران، با کارگران در حوزه‌های رسمی و شیوه مبارزات قرن گذشته متفاوت است. و دقیقاً به‌همین دلیل درک این شیوه‌های نوین و مفصل‌بندی آن‌ها با شیوه‌های مبارزات کارگران کلاسیک، در سطح شهر و استان و کشور اهمیت وافر دارد. مسئله مهم آن است که همه این کارگران، چه آن‌ها که رسمی‌کارند و مکان کنش جمعی دارند، چه آن‌ها که در نظم شهر رسمیت کاری و نیز مکان روابط جمعی کار ندارند، نیروی کارشان را به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم می‌فروشند و پیش‌شرط نقش اجتماعی هر دو گروه روابط مبتنی بر سلطه نیست.

۸- روابط مجازی - آبان جنبشی اجتماعی در عصر اینترنت

«در سال‌های اخیر، دگرگونی بنیادین رخ داده‌است. در عرصه‌ی ارتباطات، ظهور چیزی که من آن را خودارتباط توده‌ای نامیده‌ام. خودارتباط توده‌ای یعنی کاربرد اینترنت و شبکه‌های بی‌سیم به‌عنوان پایگاه‌های ارتباط

دیجیتال. خودارتباط توده‌ای مبتنی است بر شبکه‌های افقی ارتباط، تعاملی که معمولاً به‌دشواری توسط حکومت‌ها قابل کنترل هستند. خودارتباط توده‌ای، پایگاهی برای تکنولوژی فراهم می‌کند برای ساخت خودمختاری کنشگر اجتماعی، اعم از کنشگر فردی یا جمعی، در مقابل نهادهای جامعه. شبکه‌های اجتماعی دیجیتال، امکان ژرف‌اندیشی و هماهنگ‌سازی کنش را به‌صورت عمدتاً آزاد و نامحدود فراهم می‌کند.» [۳]

جنبش‌های شبکه‌ای شده‌ی عصر ارتباطات، گونه‌های جدیدی از جنبش‌های اجتماعی قرن ۲۱ هستند که مشخصه آن‌ها، کمتر سلسله‌مراتبی و بیش‌تر مشارکتی‌اند، جنبش‌هایی بی‌رهبر که بر شبکه‌های افقی، خودمختاری سیاسی فرد، و همبستگی قومی - خانوارگی - اینترنتی استوار است. این جنبش‌ها در شبکه‌های اجتماعی اینترنتی آغاز می‌شوند و در دنیای ارتباطات مجازی مانند ویروسی واگیردار، از طریق تلفن همراه و تبادل تصویر و متن گسترش می‌یابند. اینترنت یک فضای مستقل برای تبادل اطلاعات و به‌اشتراک گذاشتن احساسات خشم جمعی و امید را ایجاد کرده است. روابط پیچیده‌ی بین تکنولوژی اینترنت و اشکال جدید مشارکت‌های سیاسی، اغلب به‌عنصر پشتیبان تجمعات سیاسی بدل شده‌اند. رابطه‌ای خطی بین اطلاع‌رسانی سیاسی در اینترنت، تغییر در خودآگاهی جمعی و رشد اعتراض‌های سیاسی وجود دارد. این جنبش‌ها در جنوب و شمال، در تونس و ایسلند آغاز شدند و اکنون عمومی‌ترین آن‌ها جلیقه‌زدها هستند. **خیزش آبان نیز به‌نظر من یک جنبش شبکه‌ای شده در این عصر و رها از مشکلات و نقدهای این جنبش‌ها نیست. شکوه آن، مانع نقد آن نیست.**

ما در اولین قسمت این مقاله از شکوه انسان آبان گفتیم، شکوه تهور و فرارفتنش از سلطه حامی‌بودن و تابع‌بودن از دوزخیان حاکم، شکوه تلاش برای آزادی و کرامت انسان، شکوه تلاش برای ایستادن روی پاهایش برای پشت‌کردن به ایدئولوژی‌های خاص این حاکمیت، شکوه ایستادن مقابل ارگان‌های سرکوب. اما این شکوه و تلاش که در نفی جمهوری اسلامی نمود یافته‌است، اگر در هر گام نایستد و خود را نقد نکند، به‌سادگی می‌تواند آزادی و کرامت انسانی را هنوز به دست نیاورده در تبعیت از قدرت همان شبکه‌هایی که به او قدرت دادند بار دیگر قربانی کند.

در زمان ما، اینترنت و شبکه‌های مجازی، سریع‌ترین، مستقل‌ترین، تعاملی‌ترین، قابل بازبرنامه‌ریزی و خودگسترنده‌ترین ابزارهای ارتباطی در طول تاریخ هستند. اما این به‌مفهوم مطلق کردن و نادیده‌گرفتن تأثیرات منفی نقش شبکه‌های مجازی به‌عنوان عمده‌ترین و موثرترین مکانیسم ارتباطی این جنبش‌ها نیست. در اینترنت، افراد دارای سطحی از خودمختاری ارتباطی هستند و این که مشارکت فردی، پیش‌فرضی است که تمام کنش‌های سیاسی دیگر بر آن استوار است. ماهیت خودمحور رسانه‌های اجتماعی، اغلب خلاقیت جمعی جنبش‌ها و سازمان‌های سیاسی را به چالش می‌کشد. گسترش اعتراضات به‌سوی فضای واقعی زیست، این دو فضا را در تعاملی مستمر به‌هم متصل می‌کند و اجتماعاتی فوری برای اقدامات فوری، اصل همبسته‌بودن را

ایجاد می‌کند. باهم‌بودن یک سازوکار روانشناختی اساسی برای غلبه بر ترس است. غلبه بر ترس، آستان‌های اساسی برای افراد است و برای درگیر شدن در جنبش‌های اجتماعی باید از آن عبور کنند. گرچه فضای اینترنت، امکان به‌اشتراک گذاشتن اطلاعات را شتاب بخشیده است و در باهم بودن برای غلبه بر ترس نیروهای سرکوب، قدرت بسیج برای انجام اقدام‌های سریع و به روش‌های موثر را دارد اما، سرعت تبادل اطلاعات، بحث سیاسی را کاهش می‌دهد و شبکه‌های شورشی عملگرایی ایجاد می‌کند که بر پیوندهای درونی تکیه می‌کنند. تجربه‌ی کنش‌گرایی سیاسی در دنیای مجازی درعین حال که اختناق را دور می‌زند و ابزار مناسب سازمان‌یابی افقی میلیون‌ها معترض می‌شود، درعین حال می‌تواند عواقب منفی بر روند دگرگونی‌های سیاسی و تغییرات اجتماعی برجای بگذارد. رابط‌های خطی بین اطلاع‌رسانی سیاسی در اینترنت، باعث تغییر در ذهن جمعی و رشد اعتراض‌های سیاسی در فضای ایدئولوژی‌های سلطه‌مدرنیسم می‌شود، در این فضای اعتراضی، به احزاب سیاسی اعتنا نمی‌شود، به رسانه‌ها یا هم‌چنین سایت‌های سیاسی اعتماد نمی‌شود، هیچ رهبری، به رسمیت شناخته نمی‌شود، سازماندهی‌های رسمی و صوری رد می‌شوند، ایدئولوژی کلاً نفی و به‌جای همه‌ی این‌ها، برای بحث و تصمیم‌گیری جمعی به رد و بدل پیام‌های کوتاه اینترنتی و جمع‌های محلی محصول این پیام‌ها تکیه می‌شود. این نگاه سطحی به مسائل، در حوزه سرعت و کوتاه‌نویسی، خطری بالقوه برای تعمیق جنبش‌ها و دست بردن به ریشه‌ها ایجاد می‌کند. برای نسلی که از طریق این ارتباطات، خشم و مخالفت خود را در فضای عمومی رها می‌کند، این هم‌اندیشی اینترنتی، متأسفانه خود تعمیم‌دهنده ایدئولوژی‌های هژمون می‌شود در همان حال که رد و نداشتن ایدئولوژی، متأسفانه افتخار آزادی در دنیای مجازی می‌گردد! مترجم کتاب تئوری شبکه‌ای قدرت در بیان این افتخار! و رد ایدئولوژی می‌نویسد: «اما در مورد این جنبش‌ها می‌توانیم بگوییم آن‌ها پس‌ایدئولوژیک و بی‌رهبر هستند، زیرا برای آن‌ها این «هم‌اندیشی» است که جایگزین رهبری و ایدئولوژی می‌شود. در هر صورت فکر می‌کنم خطری که از جانب فقدان ایدئولوژی و رهبری جنبش‌های اجتماعی امروز را تهدید می‌کند، قطعاً بیش‌تر از خطری که در گذشته از جانب رهبران و ایدئولوژی‌ها گریبانگیر جنبش‌ها شده نیست! فکر می‌کنم یک جنبش ریزوموار پس‌ایدئولوژیک بی‌رهبر که به برون‌دادهای محدودی حتی در سطح فرهنگ و ذهن جمعی دست پیدا کند، بسیار مطلوب‌تر از جنبشی ایدئولوژیک و دارای رهبر واحد و سازماندهی سانترالیستی است که یا با سازش و بازداشت رهبران از بین برود و یا با تسخیر قدرت، خود تبدیل به یک نظم توتالیتریستی جدید شود.» [۴] برخلاف ایشان من فکر می‌کنم **اتفاقاً خطر واقعی در همین تفکر به اصطلاح «ناایدئولوژی» در جوانان و شیفته‌گان ارتباطات خطی اینترنتی است.** «دور‌که‌ایم چه زیبا گفته است که به دنبال انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، اموری مثل آزادی، عقل و میهن که قاعدتاً و طبیعتاً جزو امور مذهبی تلقی نمی‌شدند، چه گونه به «امور مقدس» بدل شدند و به این سان «مذهبی خودانگیخته پدید آمد که اصول جزمی، نهادها، محراب‌ها، و اعیاد خاص خویش را دارا بود.» متأسفانه این روزها نفی ایدئولوژی‌های خاص حاکمیت مذهب، جوانان را محصور ایدئولوژی کالایی کرده است. این جوانان می‌گویند ما ایدئولوژی

نداریم. ولی آن‌ها و به‌خصوص جوان به حاشیه‌رانده معتاد اینترنت، شیفته روابط سفید، آزادی، میهن و دموکراسی غربی شده‌اند. دوست دارند مطابق شوهای اینترنتی لباس بپوشند، رستوران بروند، رشته‌ای را تحصیل کنند که روابط کالایی، آینده‌شان را تامین می‌کند، از آزادی بیان دیگران — بدون توجه به این که فرد یک کارگر یا صاحب عظیم‌ترین کمپانی است — دفاع کنند، دوست دارند با پسر یا دختر سرمایه‌داری که شیرجانش را می‌مکد رابطه داشته‌باشند و به مهمانی‌شان بروند، فکر می‌کنند رشته‌ای تحصیل کنند تا در آینده کار خوب و مزد مناسب داشته‌باشند، و در این راه از هیچ کوششی دست برنمی‌دارند و... این جوانان در این خواسته‌ها، خود را خطاب عام‌ترین ایدئولوژی بورژوازی که همان روابط کالایی است نمی‌دانند، متوجه نمی‌شوند بهترین مخاطب ایدئولوژی‌های مدرن هستند که با عبارت «بالاخره یا باید مزد گرفت یا مزد داد» در خدمت بازتولید ایدئولوژی بورژوازی است. پول و تنها پول، معیار همه ارزش‌ها می‌شود. با تمام احترامی که برای انسان آبان قائلیم، با تمام ظرفیت ضد سرمایه‌دارانه‌ای که طی جنبش اعتراضی دو ساله برای آن قائلیم، به نظرم، معترضین جنبش در آغاز راه کسب تجربه سیاسی هستند: این تجربه که، روابط اجتماعی مبتنی بر سلطه، حتی وقتی ایدئولوژی‌های خاص این رژیم را کنار می‌گذارد، بدون ایدئولوژی امکان‌پذیر نیست. روابط سفید، آزادی، میهن و دموکراسی غربی، «بالاخره یا باید مزد گرفت یا مزد داد» و... ایدئولوژی‌هایی هستند که با نهادها، گفتمان‌ها و نظام باورهایشان، سال‌هاست، قبل از زمین‌گیرشدن ایدئولوژی‌های این دژخیمان، در زیر پوست شهر رشد کرده‌اند و با آمدن ماهواره و اینترنت چنان قدرتی یافته‌اند که نقش «اشرار» را یافته‌اند. اینان اشرار و خراب‌کارانی هستند که پا و دست ندارند و مثل موش کور در نظام باورها نقب زده‌اند و پیش می‌روند. چه کاری سترگ و طولانی، چه رادیکال انقلابی ایران در واکاوی و نقد این ایدئولوژی‌ها دارد. اما باید قبل از آن از خود بپرسد که در سه دهه تزلزل ایدئولوژی‌های خاص این حاکمیت و ۲ دهه رشد دنیای مجازی و ورود موش کور ایدئولوژی‌های مدرنیسم، انبان فعالیتش در نقد این ایدئولوژی‌ها کجا و چگونه بوده است؟

ما در چرایی این نگرش، به انسان آبان برمی‌گردیم به خواسته‌هایش و دنیای بزرگ ایدئولوژی‌هایی که در باکس کوچک موبایلش، محاصره‌اش کرده‌اند! و او را با فامیل و قوم و دوست، در کوچه و محله و شهر به شهر در ارتباطی چندسویه با بمباران اطلاعاتی، تفریحی و زندگی جمعی، گرفتار و امیدوار ساخته‌اند. این موبایل کوچک که افراد مسن، هنوز گوشی می‌نامندش، بیش‌تر از سیگار آن‌ها را معتاد کرده‌است، بسیار بیش‌تر از اقشار میانی و مرفه و بیش‌تر از کارگران شهری. آن‌ها با موبایل کار می‌کنند کالا می‌خرند کالا می‌فروشند، برای تعمیرات خانگی، برای تدریس، برای فروش محصولات دست‌ساز، برای عرضه جسم‌شان، برای خرید و فروش کالاهای دست دوم و... و مهم‌تر در محل زیست خود که از تلفن شهری محروم است، موبایل مهم‌تر از هر وسیله دیگری‌ست. وقتی تمام افراد خانواده کار می‌کنند از طریق همین موبایل است که همدیگر را پیدا می‌کنند.

در عکسی در اینترنت، زنی حاشیه‌نشین کنار جوی آب در حال شستن لباس است کنارش فرزند ۴ الی ۵ ساله‌اش در حال نگاه کردن صفحه موبایل است. در نسل اخیر تهیدستان، جوانان ۱۵ الی ۲۰ از کودکی این وسیله را شناختند. بزرگ‌تر که شدند، معتادش شدند و آن را جانشین ماهواره کردند، اگر جوانان اقشار میانه و مرفه پس از تحصیل و کار در کافه‌ها، رستوران‌ها، پارتی‌ها و مسافرت به دبی، ترکیه و اروپا وقت می‌گذرانند. جوانان کارگر و به‌خصوص به‌حاشیه رانده‌شده‌گان چاره‌ای ندارند که تماشاگر همان بوفه‌ها و پارتی‌ها در دنیای مجازی شوند، چاره‌ای ندارند که دبی و اروپا را در اینترنت تماشا کنند، تا این‌که به‌تدریج باورهایشان زیر سلطه‌ی ویرانگر ایدئولوژی کالایی، از خود بیگانگی و در حوزه سیاست، ایدئولوژی ملی مدرن شکل گرفت. رشد تحصیل‌کردگان دانشگاهی بین آن‌ها، نیز گسترش مبارزات در دو سال اخیر، آن‌ها را که بمب خشم علیه پولدارها (اصطلاح خودشان) هستند به‌سرعت جذب اپ‌های اینترنتی مخصوص ایران کرده‌است. کمتر به سایت‌ها مراجعه می‌کنند چون کم‌حوصله هستند، با موبایل سایت‌گردی مشکل است و مثل سایر اقشار، اتاق مجزا و مودم وای فای ندارند، کمتر ثابت‌نشین هستند. یا تا آخر شب کار می‌کنند، یا دانشجو هستند و ترجیح می‌دهند کمتر در فضای حاشیه‌نشینی خود باشند در دانشگاه، خانه دوستان و پارک‌ها وقت می‌گذرانند و یا بیکارند و صبح تا شب در اینترنت و خیابان دنبال کارند. لذا آپ‌های تلگرام، واتساپ و اینستاگرام همراهان پیوسته آن‌ها هستند. در فیلم سینمایی انگل، تاثیر تعیین‌کننده و مهم موبایل و وای فای را در زندگی کارگران به‌حاشیه‌رانده، در همان سکانس آغازین فیلم می‌توان دید. شاید کارگردان آگاهانه با تمرکز ۵ دقیقه اول فیلم روی کارکرد موبایل در زندگی قهرمانان فیلمش، خواسته است نقش دنیای مجازی را در زیست و بوم این قشر نشان دهد. جوانان فیلم البته در فضای سیاسی نیستند و در گیر نبرد برای رفع نیازهای اقتصادی‌شان هستند. اما جوانان ما از فضای نبرد روزمره برای زیست بهترگذر کرده‌اند، با سرکوب آبان خواسته یا ناخواسته وارد جنبش سیاسی شده‌اند.

جوانانی که در گروه‌های تلگرامی هر محله جمع‌های خاص خود را دارند و خبر مبارزات علیه رژیم سفاک به آن‌ها امید زیستی بهتر می‌دهد. جوانانی که اینستاگرام دوست لحظات تنهایی‌هایشان است، واتساپ پیام رسان‌شان و تلگرام کمیته‌های گروهی را اطراف‌شان شکل می‌دهد، با رهنمودهای اعلام‌شده در بیانیه‌های تشکل‌های شناخته‌شده (کارگران هفت‌تپه، دانشجویان، معلمان) می‌آموزند، در جایگاه اجتماعی و جایگاه زیستی خود به‌عنوان یک حاشیه‌نشین یا حاشیه‌کار، گردهمایی‌های محلی و کاری خود را ارتقا دهند (نمونه موتورسواران حمل‌کننده بار و مسافر در اصفهان). از طریق همین سیستم مجازی، تشکیلات محلی یا همان ارگان‌های مبارزاتی خود را به‌صورت گروه‌های اینترنتی به‌وجود آوردند، گسترش و مبارزه علیه جمهوری اسلامی را محل به محل به هم گره زدند. این ارگان‌ها که در دنیای مجازی شکل گرفته‌اند و از طریق خویشاوندی و قومی، گروه‌های یک شهرک را در شکلی افقی به هم وصل می‌کنند، به‌همین ترتیب شهرک‌ها را نیز از کانال یک نفر که در هر دو گروه فعال است به هم متصل کرده‌اند و در تبادل نظر بین افراد گروه، پیوسته زنده و فعالند و

مستمر خود را در آپ‌های جدید و راه‌ها و تاکتیک‌های جدید بازتولید می‌کنند. این آپ‌ها در عین آن‌که ارگان‌های دخالت‌گری مستقیم کارگران در محلات و ابزار اعمال اراده مستقیم آن‌ها هستند در عین حال کانال‌های همان موش کور ایدئولوژی‌های مدرن هستند که در نظام باورهایش نقب زده‌اند و آهسته و مدام پیش می‌روند. کارگر به حاشیه‌رانده، به علت پراتیک زیست و کارش، مجازی‌ترین انسان ایرانی است که هر جا باشد با موبایلش در لحظه به لحظه‌ی امور خانواده، محله و شهرش، فعالانه حضور دارد و نیز مشتاقانه، مناسبات اجتماعی را در زیست انسان غربی دنبال می‌کند. در یک دهه گذشته در حالی که فعالان چپ در فیس‌بوک برای یکدیگر افشاگری می‌کردند. ایدئولوژی‌های فوق‌الذکر از کانال تلگرام و اینستاگرام با ابزار موسیقی، جوک و نیازهای مصرفی، چنان کارگران را محاصره کرده‌بودند که کانال‌های فریب‌دهنده‌ای به نام آمد نیوز و مشابه آن به سرعت در حال گسترش بودند. خوشبختانه در دو سال اخیر کانال‌های متعدد تلگرامی کارگری از کارگران کارخانجات تا معلمان و دانشجویان و گروه‌های مختلف چپ، فعال و موفق شدند به صورت محدود، وارد دنیای کارگران شوند. این کانال‌ها نقش موثری در فعال شدن کارگران به حاشیه‌رانده داشتند. عمومی شدن شعارهای یکسان در صدها شهر، محصول فعالیت قبلی این کانال‌ها بود گرچه از زاویه نقد ایدئولوژی‌های گفته‌شده کارایی موثری نداشتند یا کانال‌هایی که با هدف نقد ایدئولوژی وارد تلگرام شدند، بیش‌تر به درد اقشار دانشجو و فعالان آگاه کارگری می‌خوردند و در حوصله و درک کارگران معمولی نیستند.

پسا آبان

به درستی که: «ایدئولوژی هزارجامه است. گاه جامه‌ی مذهب می‌پوشد و گاه جامه‌ای می‌شود برای مذهب. ایدئولوژی تشنه‌ی قدرت است و گاه علیه قدرت، گاه ستم‌پیشه است و قداره بند، گاه با مروت و انسان‌دوست، و گاه هم این و هم آن.» [۵] حالا ایدئولوژی مذهب، جامه‌ی انسان‌دوستی اول انقلاب را درآورده، سوار بر نیزه ولایت فقیه شده، قداره بسته است، به کهن‌ترین قالب خویش برگشته است به سلطه بی‌شرمانه دشنه و شمشیر، و با جامه‌ی پیشوایان دینی داعش، وارد صحنه شده است تا دستگاه ایدئولوژی سرکوب‌گران را بازسازی کند و مشروعیت بر بادرفته‌ی نهادهای سرکوب رسمی و غیررسمی را بازتولید و به مخاطبین ویژه‌اش هویت جدید بخشد: هویت داعشی! داعش رسمی برای رسمیت دادن به سرکوب مبارزان منطقه. ارمغانی برای سرمایه جهانی که خیالش را از منطقه طلای سیاه آسوده نگه دارد. این تفسیر جدید از «مستضعف»، شبیه احکام ایدئولوژیک در دوران بربریت است که کشیش‌ها برای کنترل بردگان توسط شاهان و برده‌داران صادر می‌کردند. بازگشت حاکمان به مبانی مشروعیت‌بخش دوران بردگی، اوج استیصال مذهب و امپریالیست‌های خُرد و کلان برای حفظ نظام سلطه است. اکنون که ایدئولوژی‌های خاص این دوزخیان در خیابان قتل عام شده‌اند، آنچه باقی مانده است ایدئولوژی خالص مذهب با سرکوب داعشی و ایدئولوژی ملی / میهنی برای نمایش‌های هیتلری است. پس

از نمایش مرگ سردار کودک‌کش و فاجعه هواپیمای اوکرائینی، ورود اقشار میانی، خرده‌بورژوازی کاسب و دانشجویان به‌میدان و ادامه شعارهای آبان، نشان داد، ایدئولوژی میهنی در مقابل ستم طبقاتی، حداقل با نمایندگان هژمون سرمایه در لباس مذهب تاب مقاومت ندارد. سران سرمایه امپریال، این گربه‌صفتان چند چهره که در وحشت از آبان در صدد مصالحه دیگری بودند، فهمیدند تشییع پرچم میهن، شهر به شهر در این رژیم نقش بر آب شده است. لذا با توثیق و سخنرانی اعلام کردند، صدای اعتراض دوباره مردم را شنیده‌اند. ۱۳۵۷ وقتی شاه صدای اعتراض را شنید، مردم خوشحال از عدم مواجهه با سرکوب، ایدئولوژی‌های خاص مذهبی را با آغوش باز پذیرفتند. اکنون تاریخ در حال تکرار است؛ شاه این بار در لباس ترامپ صدای مردم را می‌شنود! با این تفاوت که مردم به ایدئولوژی‌های خاص این حاکمان پشت کرده‌اند و می‌دانند از ایستادن رو در روی نیروی سرکوب، گریزی نیست. فرق است بین بچه‌ای که از زایشگاه بگیری تا فرزندی که درد بکشی و بزایی... گرچه زایمان تازه شروع شده‌است. زایمانی که مادر می‌داند پردرد است. مبدا سزارینی در راه، این درد لذت‌بخش را از مادر بگیرد.

پرده‌ها فروافتاده، مذهب تماماً به سر نیزه تکیه کرده‌است. خامنه‌ای با بی‌شرمی در نماز جمعه ۲۷ دی با در دست داشتن اسلحه یک تیرانداز، مردم را «اذناب» نامید و فرمان سرکوب شدیدشان را صادر کرد: «سپاه پاسداران باید با قدرت تمام علیه تمام استکبار جهانی و اذناب‌شان در داخل کشور نه با رافت اسلامی، که با خشم الهی آنان را سر جایشان بنشانند.»

اما چرا کسی که به سر نیزه تکیه کرده‌است، سرنیزه‌دار بزرگ برون‌مرزیش را قربانی کرد؟ جواب این سوال را در رابطه‌ی داخلی بین ارگان‌های سرکوب و ارگان‌های ایدئولوژیک باید یافت. «مادام که حکومت می‌تواند با اتکا به نهادهای ایدئولوژیک هم‌بستگی اجتماعی را تحت سلطه‌ی خود حفظ کند، تعادل بین کارکرد ارگان‌های سرکوب و ارگان‌های ایدئولوژیک را نگه‌می‌دارد و هنگامی که هم‌بستگی اجتماعی دچار تزلزل می‌شود، نه تنها از ابزارهای سرکوب بیش‌تر استفاده می‌کند، بلکه برخی از ارگان‌های ایدئولوژیک - مخاطبان ویژه‌ی ایدئولوژی خاص - را به‌صورت گروه‌های ضربت و باندهای سیاه و ... در خدمت ارگان‌های سرکوب قرار می‌دهد. در نتیجه، حفظ هم‌بستگی اجتماعی، معیاری برای تأکید بر مخاطبان ایدئولوژی حاکم یا تأکید بر مخاطبان ایدئولوژی خاص فراهم می‌کند. این معیار باعث می‌شود که حتی در مواردی ایدئولوژی خاص به‌منزله‌ی محور ایدئولوژی حاکم، برخی از نهادها یا مخاطبان خود را - که مشروعیت نهادها بر پایه آن‌ها استوار است - قربانی کند.» [۶] زمانی که حاکمان مذهبی قادر بودند با نهادهای ایدئولوژیک گفته‌شده، «باهم بودن» را تحت سلطه‌ی خود داشته باشند، ارگان‌های سرکوب و ارگان‌های ایدئولوژیک را همزمان و بسته به شرایط سلطه در اختیار گرفته و استفاده می‌کردند. به‌مرور که «باهم بودن» کاهش می‌یافت، و تابعیت‌سازی مردم کم می‌شد، شاهد بودیم که حاکمان، ابزارهای سرکوب را بیش‌تر و عریان‌تر مقابل مردم گذاشتند. با زوال مشروعیت رژیم در روند دوساله

۱۳۹۶ به بعد، حاکمان که بر شرایط مردم بسیار مسلط و آگاه بودند و می‌دانستند قادر نیستند از تابعیت‌سازی مردم برای قبول قیمت بنزین استفاده کنند با آمادگی کامل برای سرکوب وارد خیزش آبان شدند. به عبارتی اعمال سرکوب در حدی چنین دیوانه‌وار نتیجه مستقیم گسست تهیدستان از نهادهای ایدئولوژیک رژیم قبل از آن بود. پس از آبان و مفتضح‌شدن ایدئولوژی «مستضعفان»، حاکمان مذهبی سریعاً دریافتند که تعادل بین کارکرد ارگان‌های سرکوب و ارگان‌های ایدئولوژیک به هم خورده است و اکنون ضرورت دارد ارگان‌های سرکوب داخلی را با فراخواندن نهادهای نظامی خارج از کشور تقویت کنند. یعنی نهادهای سرکوب برون‌مرزی را کاهش دهند. در این وضعیت کاهش مشروعیت حاکمان و ضرورت افزایش سرکوب درون‌مرزی، قربانی‌شدن برخی نهادها و مخاطبان برون‌مرزی را که بر قدرت منطقه‌ای تأکید دارند! اجتناب‌ناپذیر کرده است.

در تداوم خیزش مردم، به تدریج این قربانیان بیش‌تر و بیش‌تر خواهند شد. جنبش مردم که ظاهراً از تب و تاب افتاده است، موج‌وار و در ابعادی بزرگ‌تر و با رادیکالیزم بیش‌تر، در آینده‌ای بسیار نزدیک تکرار خواهد شد. در برابر ارگان‌های سرکوب شاید اعتراض برای حقوق دموکراتیک، از زاویه محاسبه هزینه و فایده هم‌چنین ماهیت مدافعان این حقوق، موقتاً آرام گیرد، اما استثمار فزاینده، محاسبه‌گر نیست. فردای آبان باز هم گرسنگی فریاد خواهد کشید و مبارزه برای معیشت و گذران زندگی چاره‌ای جز ورود به سرنگونی حاکمیت ندارد. در ادامه بحران گسترش‌یابنده، نظام سرمایه‌داری جهانی نیز گام به گام فراتر از نگهبانان ملی - مرزی خود خواهد رفت.

بالاخره صف‌بندی طبقاتی به پایان رسیده است، صف‌بندی ناتمام ۵۷ نیز.

یک طرف سپاهِ بله قربان‌گوی سرمایه تا دندان مسلح با حامیان غیررسمی بسیج و نیروهای امنیتی که از رهبرش فرمان حمله به جان و مال مردم گرفته است تا با ایدئولوژی مذهب علی، داعش وار از ایران تا لبنان خون بریزند و مظلوم‌وار با ایدئولوژی ملی اشک بریزند. به علاوه ارتش ذخیره حامیان ایدئولوژی ملی گذشته‌گرا از شاه‌پرستان تا شورای گذار که پیوسته آماده‌اند، با کت شلوار و کراوات جای خالی ایدئولوژی مذهبی حاکم را پر کنند. طرف دیگر اقشار میانی، کارگران مولد و غیرمولد، بی‌ثبات‌کاران و بیکاران، بدون سلاح، عاصی و گرسنه با باروت خشمی ۴۰ ساله که رو در روی دشمن مشترک، خود را کنار جنبش عراق و لبنان می‌بیند و برای مبارزه تا پای جان، می‌تواند شگفتی آبان، اهواز و شوش را بیافریند. و بین این دو طرف گوادالوپ‌ها، نمایندگان سلطه سرمایه بین‌المللی که با در دست داشتن نبض دنیای مجازی و شلاق تحریم و زور، همه سلطه‌گران از مذهبی تا لیبرال و مجاهد تا محورمقاومتی‌های فرصت‌طلب را حفظ و ساپورت می‌کند تا در بزنگاه‌های مبارزه طبقاتی، منطقه را در مدار سرمایه نگاه دارند.

اکنون در پسا آبان، پس از تظاهرات شگفتی‌آور کارگران خوزستان و خیزش قهرآمیز انبوه کارگران تهیدست آبان، باید گفت طبقه کارگر، مهم‌ترین عامل حیات سیاسی ایران است. شکی نیست این طبقه در شرایط حاضر

جهانی و داخلی، از کسب پیروزی انقلاب اجتماعی با یک ضربه سترگ، فعلا به دور است، این طبقه باید در یک مبارزه طولانی از موضعی به موضعی پیش رود تا کلیه اقدار آن، خود را رو در روی دشمن قرار دهند. در این پیش‌روی‌هاست که طبقه کارگرگاه عقب می‌نشیند تا نیرو جمع کند چنان‌که در دی ۹۶ عقب نشست. و این دفعه قوی‌تر وارد میدان شد. عقب می‌نشیند تا فکر کند با یارانش صحبت و کاستی‌های خود را بسنجد، رهبرانش را بشناسد، آن‌ها را جذب یا بی‌اثر کند چنان‌که در هفت‌تپه کرد. همواره در حال انتقاد کردن از خود است گام به گام از حرکت باز می‌ایستد تا به آنچه به‌نظر می‌رسد انجام یافته، بپردازد. در برابر هدف‌های بزرگ خود بارها و بارها عقب می‌نشیند. عقب‌نشینی آبان آغاز این اوج و فرودها نیست، پایان آن‌ها هم نیست. امید که سزایینی ناخواسته از این درد لذت‌بخش محروم نشوند.

آبان فقط پیش‌درآمد این نبرد طبقاتی است. جبهه‌ی کار، نبردی طولانی در پیش دارد. مثل هر آتش‌فشان سطحی، گدازه‌ها و گداخته‌ها هم‌چنان در طبقات و لایه‌های زیرین در التهاب‌اند و هر آن می‌توانند تنوره بکشند. باور داریم همه جرقه‌ها به آتش‌سوزی ختم نمی‌شوند، آتش زیر خاکستر، ضرب‌المثل و اندرز پیشینیان ماست. از این آتش‌های زیر خاکستر بسیار داریم. بزرگ‌ترین آن از دهه ۶۰ تاکنون به انتظار است، این آتش‌ها در زندان‌ها، در اقوام، در خشم کردها، در زجر اعراب خوزستان، در سوگ آبنیان و قتل عام هواپیمای اوکرائینی منتظر نشسته‌اند، تا لحظه اشتعال فرا برسد. اشتعال بعدی بسیار شدیدتر خواهد آمد. جنبش آبان در عمر کوتاه و در کلیت خود، نفی رژیم فعلی را با قدرت حمل کرد، ولی دارای این ظرفیت و نیز زمان نبود که کارکرد اثباتی داشته‌باشد. مهم‌تر، تجربه‌ی زیسته‌ی این خیزش نمی‌توانست جنبش نان و آزادی را در هم ادغام کند. شعار «جمهوری اسلامی نمی‌خوایم» و «مرگ بر رهبر»، خود به‌خود به‌معنای بریدن از رفرمیسم و به‌پیش‌کشیدن سیاست‌ها و افق‌های انقلابی نیست. سرنگونی صرف، می‌تواند آشکالی نوین از رژیم گذشته را دربرداشته‌باشد. در غیاب یک هژمونی انقلابی، خلاء آلترناتیو خالی نمی‌ماند! ایدئولوژی‌های مدرن بورژوازی سه دهه است با ماهواره و فیلم‌هایش برای پرکردن این خلاء تلاش کرده‌اند. متأسفانه در تضاد زندگی روزمره ذهنیت ماهواره‌ای مردم با اجبار زیست مذهبی، ایدئولوژی بورژوازی در شکل مدرن غربی آن، بر ذهن تهیدستان ریشه دوانیده‌اند و در غیاب «ایدئولوژی انقلابی»، میدان مانور یافته‌اند. با افشاگری، شعار و بیانیه هم نمی‌توان «ایدئولوژی انقلابی» را ساخت. این ایدئولوژی هم مثل آن ایدئولوژی‌های جان‌گرفته، به نهادها و گفتمان‌های خاص خود نیاز دارد. کارگران می‌توانند در کارخانه و دانشگاه و مدرسه، با سازمان‌یابی و تشکلهای واقعی و مجازی برای «ایدئولوژی انقلابی»، نهادهای خود را بسازند، اما نمی‌توان ارتباطات اینترنتی را در محلات کارگران به‌حاشیه‌رانده نادیده گرفت و با تشکلهای واقعی، مقابل‌شان نهاد زد. چپ بایداز کانال آپ‌های خودشان به‌عنوان پایگاه‌های ارتباط دیجیتال، وارد خودارتباط توده‌ای آن‌ها شود. این آپ‌ها بیش‌ترین ظرفیت را برای ایجاد نهادهای «ایدئولوژی انقلابی» دارند. این گوی و این میدان.

در اشتعال‌های بعدی، جنبش شدیداً نیاز به مفصل‌بندی این خیزش‌ها و اعتراضات در نهادهایی با ظرفیت و توان چپ دارد، تمرکز روابط اینترنتی تقویت‌شده بین تهیدستان، شعارهایی که قدرت فراگیر جمعی دارند، کمک به ایجاد تشکلهای هم‌بسته محلی در کنار «خودارتباط توده‌ای» منطقه‌ای و شهری، جهت اتخاذ تصمیمات آگاهانه و آزادانه فوری و همزمان، بُرنده‌ترین سلاح تهیدستان برای حضور فعال در محل کار و زیست و احتراز از قربانی‌شدن توسط ایدئولوژی‌های مدرن انتخابات عمومی است. ضرورت جنبشی سازمان‌یافته و هدفمند محلی و تشکلهای مجازی بین محله‌ای همراه با فعالیت‌های غیرمتمرکز، افقی و نیز نهادین، از نان شب برای کارگران ضروری‌تر است.

بهمن ۱۳۹۸

یادداشت‌ها:

[۱] آوارو گارسیا لینرا؛ کارگر بومی و تجدیدحیات چپ، [سایت نقد](#).

[۲] کمال خسروی؛ [نقد مثبت](#)، [نقد منفی](#). سوئد، ۱۳۶۴، ص ۸۸.

[۳] کاستلز، مانوئل؛ شبکه‌های خشم و امید یا جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت ترجمه: مجتبی قلیپور، ۱۳۹۳، تهران، نشرمرکز.

[۴] [گفت‌وگو](#) با مجتبی قلی‌پور .

[۵] کمال خسروی؛ [نقد/ایدئولوژی](#)، نشر اختران، تهران ۱۳۸۲، ص ۹.

[۶] همان، ص ۲۶۰.

در کاربست نظریه انتقادی به پراتیک دو ساله‌ی جنبش در سه بخش این سلسله مقالات، کتاب [نقد ایدئولوژی خسروی و کتاب تکوین طبقه کارگر](#) تامپسون، چون ذره‌بینی در امر تحقیق کمک راه بوده‌اند. شخصاً از دی ۱۳۹۶ تاکنون درگیر این دو کتاب برای واکاوی جنبش هستم. هر دو کتاب از دو زاویه متفاوت از آثار مهم مارکسیستی هستند که هر فعال سیاسی باید آن‌ها را بخواند. مشکل اساسی تامپسون آن است که طبقه را به صورت نوعی صورت‌بندی اجتماعی و فرهنگی دیده است و چنان به تجربه بها داده است که باعث غفلت وی از ایدئولوژی و نظریه انتقادی شده‌است. خسروی برعکس با گذر از بحث قدیمی روبنا و زیربنا، ایدئولوژی را متضمن روابط سلطه، چه اقتصادی و چه غیراقتصادی دانسته و نقش نظریه را در نقد آن و نقش پراتیک را در تکوین طبقه بها داده است. من در این سلسله نوشتار، دیدگاه خسروی را انتخاب کردم اما در بخش

پراتیک از نگرش تاریخ‌نگاری تامپسون بهره بردم. تامپسون با چشم‌بستن بر نقش تئوری و به تمکین از پراتیک در آغاز مقدمه کتابش می‌نویسد:

«این کتاب عنوان بی‌قواره‌ای دارد. هرچند عنوانی است که مقصودش را می‌رساند. تکوین: زیرا کتاب پژوهشی است درباره‌ی فرآیندی فعالانه، همان‌قدر محصول عاملیت، طبقه کارگر مثل خورشید در موقعی مقرر طلوع نکرد بلکه در فرآیند تکوین خودش حضور داشت.»

برعکس خسروی با تعریف مارکسیسم به‌مثابه «نقد»، وارد نقدِ ایدئولوژی‌ها در پراتیک می‌شود و در مقدمه‌ی کتابش می‌نویسد:

«علم اجتماعی، روشنگر و ستیزه‌جوست، به‌منزله علم روشنگر است، و به‌منزله‌ی علم اجتماعی، ستیزه‌جو. در یک کلام، نظریه‌ی انتقادی است، روشنگر و ستیزه‌جو توأمان است. کوشش این نوشته، گشودن راهی بر نقد ایدئولوژی است.» (ص ۷)